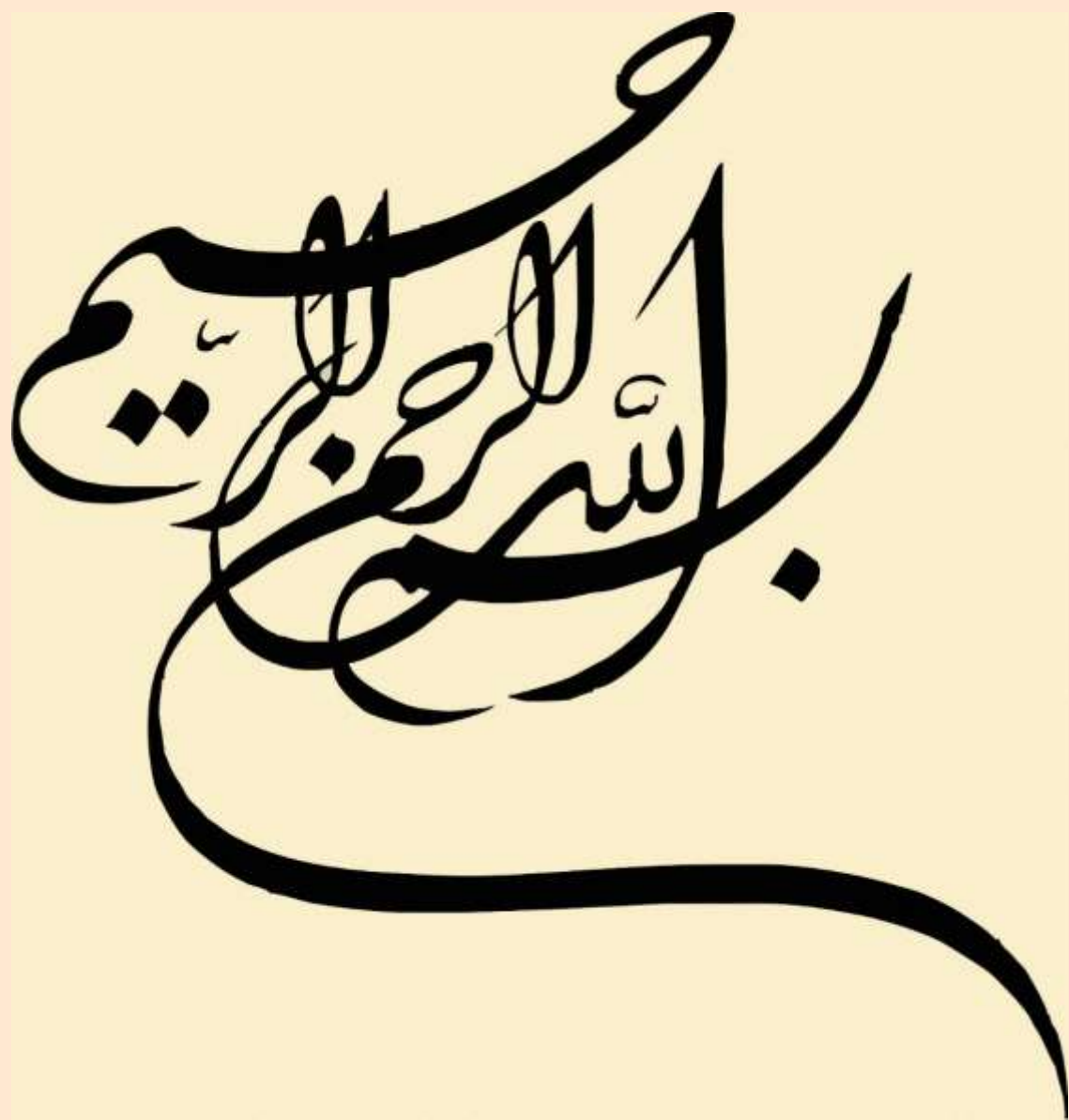


قصص قرآن

محمد هادی بیات



❖ فهرست مطالب:

| | |
|----|---|
| ۴ | پیشگفتار |
| ۵ | «قصه» در لغت و اصطلاح و کاربرد قرآنی آن |
| ۶ | چرا قصه؟ |
| ۹ | اهداف داستان‌های قرآن |
| ۱۱ | ماهیت شناسی داستان |
| ۱۳ | دسته بندی قصص قرآن کریم |
| ۱۴ | رویکرد کلی به قصص قرآن |
| ۲۷ | عناصر داستان‌های قرآن |
| ۴۴ | قصص تکراری در قرآن کریم |
| ۱۸ | مطالعه تطبیقی قصص قرآن و عهدین |
| ۴۷ | مستشرقان و قصص قرآن |
| ۴۸ | فهرست داستان‌های قرآن کریم |
| ۵۰ | منبع شناسی قصص |

❖ پیشگفتار:

«قصص قرآن»، یکی از واحدهای درسی رشته علوم قرآن، در مقطع کارشناسی محسوب می‌شود. البته پرداختن به قصص قرآن کریم، در دو حوزه امکان پذیر است، که مراد ما قسم دوم آن است:

۱. قصص به معنای عام؛ یعنی پرداختن به خود قصه‌ها و داستانهای قرآنی.
۲. قصص به معنای خاص؛ یعنی پرداختن به روش شناسی، اصول، قواعد و اوصاف قصص قرآنی.

نوشتار حاضر، گزیده‌ای از بیانات استاد گرامی، «سعیدی فاضل» و نیز برخی مراجعات و مطالعات مختصر، پیرامون قصص قرآن کریم (به معنای خاص) است؛ به امید آنکه مرضی رضای خداوند متعال، و مفید برای طالبین علوم اسلام و قرآن قرار گیرد.

«و من الله التوفيق»

محمد هادی بیات^۱

دانشگاه علوم اسلامی رضوی

مشهد مقدس

شهریور ۱۴۰۰

^۱. وبلاگ:[/http://hadibayat.blog.ir](http://hadibayat.blog.ir)
آیدی شبکه های اجتماعی:hadibayat1415
پست الکترونیکی:mhbayat1415@gmail.com
کانال ایستا:<https://eitaa.com/hadibayat>

❖ «قصه» در لغت و اصطلاح و کاربرد قرآنی:

راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: الْقَصُّ: دنباله جای پا را گرفتن و رفتن، گفته می‌شود: قَصَّصْتُ أَثْرَهُ یعنی ردپای او را دنبال کردم: «فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا» (الکهف: ۶۴).

این آیه مربوط به داستان موسی و خضر است جایی که موسی ماهی را که زنده شدن او علامت محل ملاقات با خضر بود به همراهش یوشع سپرد و یوشع غفلت کرد به آب پریدن ماهی را به موسی خبر بدهد و چون بعد از دور شدن از آن محل به یادش آمد. لاجرم از آنجا که آمده بودند جای پای خود را گرفته، برگشتند تا بدان محل برسند و نیز در داستان حضرت موسی (علیه‌السلام)، که مادرش پس از آن که او را در جعبه گذاشته به دریا انداخت به خواهر موسی گفت: (قُصِيهِ) آن را دنبال کن تا ببینی چه اتفاقی برای او می‌افتد. و قَصَّصَ به این خاطر به داستان گفته می‌شود که سخنی در پی سخن دیگر می‌آید و قاص (داستانسرا) کسی است که خبری را بعد از خبر دیگر و کلامی را بعد از کلام دیگر بیان می‌کند.

در قرآن هر جا که لفظ قصّه منظور نظر بوده، از واژه «قَصَصَ» استفاده شده و لفظ قصّه و قِصَصَ به کار نرفته است. «قِصَصَ» با «قَصَصَ» تفاوت دارد. اولی به معنای قصّه و دومی جمع قصّه است؛ مانند آیه ۶۲ سوره آل عمران: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است (و ادعاهایی همچون الوهیت او یا فرزند خدا بودنش بی اساس است) و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست و خداوند توانا و حکیم است.

کلمه «قِصَصَ» شش بار در متن آیات قرآن ذکر شده است. این واژه به صورت اسم در معنای داستان، حکایت، خبر و سرگذشت در آیات ۶۲ سوره آل عمران، ۱۷۶ اعراف، ۳ و ۱۱۱ یوسف و ۲۵ قصص به کار رفته و در آیه ۶۴ سوره کهف: «قَالَ ذَلِكُمْ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا» به صورت مصدر و به معنی پی جویی و دنبال کردن اثر آمده است.

❖ واژگان نمودار «قصه» در قرآن:

کلماتی نظیر «حدیث»، «نبأ» و «مثل»، از جمله واژگانی هستند که گاهی مراد از آنها همان «قصه» است:
الف) حدیث:

حدیث در لغت به معنای از نو ایجاد شدن و چیزهای نو و در قرآن به معنای خبر، کلام، قرآن، عبرت، رؤیا، نوآوری و قصص می باشد. حال به دو مورد که به این معنا آمده اشاره می کنیم:

«إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ^۱» (الذاریات ۲۵ و ۲۴)، «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ (۱۵) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۶) اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ^۲» (النازعات).

با توجه به سیاق در این دو مورد کاملاً روشن است که منظور از حدیث در آن دو، «قصه» می باشد.

ب) نبأ:

جمع آن انباء و به معنی خبر و آگاهی است و در قرآن در برخی موارد به معنی داستان و سرگذشت آمده است؛ مانند: «وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ^۳» (المائدة: ۲۷)، «نَتَلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبِئِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^۴» (القصص: ۳).

د) مثل:

جمع آن امثال به معنی نظیر و شبیه می باشد. در کتب وجوه و نظائر معنایی مانند: عبرت، عذاب، سنن و صفت برای آن ذکر شده است؛ لذا باید معنای داستان را نیز به آن افزود؛ مانند: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۵» (آل عمران: ۵۹)، برخی مفسرین واژه «مثل» را در اینجا به داستان معنا کرده اند.

^۱ . زمانی که بر او وارد شدند، پس سلام گفتند. گفت: سلام، [شما] مردمی ناشناسید!

^۲ . آیا داستان موسی به تو رسیده است، در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس طوی ندا داد و گفت: به سوی فرعون برو که طغیان کرده است.

^۳ . و داستان دو فرزند آدم را به حق برای آنها بخوان: هنگامی که هر کدام به کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد.

^۴ . ما از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می خوانیم، برای گروهی که ایمان می آورند.

^۵ . مثل عیسی نزد خدا همچون آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: موجود باش، آنگاه موجود شد.

البته کلمات فوق در بیشتر کاربردها در قرآن، در معنایی غیر از قصه و داستان به کار رفته‌اند^۱، اما واژه «قَصَص» در بیشتر استعمالاتش همان داستان است.

^۱. معنا و استعمال اصلی «حدیث»، «نبأ» و «مثل» به ترتیب عبارتند از: «سخن نو و تازه»، «خبر و آگاهی»، «تمثیل و تشبیه».

❖ چرا قصه؟

با توجه به این که قسمت بسیار مهمی از قرآن به صورت سرگذشت اقوام پیشین و داستان های گذشتگان بیان شده است، این سؤال برای بعضی پیش می آید که چرا یک کتاب تربیتی و انسان ساز این همه تاریخ و داستان دارد؟ اما توجه به چند نکته علت حقیقی این موضوع را روشن می سازد:

۱- استفاده از تجارب گذشتگان:

با توجه به این که تاریخ آزمایشگاه مسائل گوناگون زندگی بشر است، و آن چه را که انسان در ذهن خود با دلالت عقلی ترسیم می کند در صفحات تاریخ به صورت عینی باز می یابد، نقش تاریخ را در نشان دادن واقعیات زندگی به خوبی می توان درک کرد.

داستان های پیشینیان مجموعه ای است از پرارزترین تجربیات آنها، و می دانیم که محصول زندگی چیزی جز تجربه نیست. تاریخ آئینه ای است که تمام قامت جوامع انسانی را در خود منعکس می سازد، زشتیها، زیباییها، کامیابیها، ناکامیها، پیروزیها و شکستها و عوامل هر یک از این امور را بیان می کند. به همین دلیل مطالعه تاریخ گذشتگان، عمر انسان را - درست به اندازه ی عمر آنها- طولانی می کند! چرا که مجموعه تجربیات دوران عمر آنها را در اختیار انسان می گذارد.

علی (علیه السلام) به فرزند برومندش چنین می گوید: «فرزندم! من هر چند عمر پیشینیان را یک جا نداشته ام، ولی در اعمال آنها نظر افکندم، در اخبارشان اندیشه نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، آن چنان که گویی همچون یکی از آنها شدم بلکه گویی من به خاطر آنچه از تجربیات تاریخ آنان دریافته ام با اولین و آخرین آنها عمر کرده ام»^۱.

البته تاریخی که خالی از خرافات و دروغ پردازیها بوده باشد، ولی متأسفانه این گونه تواریخ کم است، و نقش قرآن را در ارائه نمودن نمونه هایی از تاریخ اصیل نباید از نظر دور داشت. با این حال چرا قرآن که یک کتاب عالی تربیت است در فصول و فرازهای خود تکیه بر تاریخ نکند و از داستانهای پیشینیان، مثال و شاهد نیاورد؟!

۲- جذابیت داستان:

تاریخ و داستان جاذبه مخصوصی دارد، و انسان در تمام ادوار عمر خود از سن کودکی تا پیری تحت تاثیر این جاذبه فوق العاده است. و به همین جهت قسمت مهمی از ادبیات جهان، و بخش بزرگی از آثار نویسندگان، را تاریخ و داستان تشکیل می دهد. بهترین آثار شعرا و نویسندگان بزرگ اعم از فارسی زبان و غیر آنها، داستانهای

^۱. نامه ۳۱ نهج البلاغه.

آنها است، گلستان سعدی، شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و آثار جذاب نویسندگان معاصر، همچنین آثار هیجان آفرین ویکتور هوگو، فرانسوی، شکسپیر انگلیسی، و گوته آلمانی، همه در صورت داستان عرضه شده است. داستان چه به صورت نظم باشد یا نثر و یا در شکل نمایشنامه و فیلم عرضه شود، اثری در خواننده و بیننده می‌گذارد که استدلال‌های عقلی هرگز قادر به چنان تاثیر نیست.

دلیل این موضوع شاید آن باشد که معمول و اکثریت انسان‌ها قبل از آنکه، عقلی باشند حسی اند و بیش از آنچه به مسائل فکری بیندیشند در مسائل حسی غوطه‌ور اند. مسائل مختلف زندگی هر اندازه برایشان از میدان حس دور می‌شوند و جنبه مجرد عقلانی به خود می‌گیرند ثقیل تر و سنگین تر و دیر هضم تر می‌شوند.

و از اینرو می‌بینیم همیشه برای جا افتادن استدلال‌های عقلی از مثال‌های حسی استمداد می‌شود و گاهی ذکر یک مثال مناسب و بجا تاثیر استدلال را چندین برابر می‌کند. لذا دانشمندان موفق آنها هستند که تسلط بیشتری بر انتخاب بهترین مثالها دارند. و چرا چنین نباشد در حالی که استدلال‌های عقلی بالاخره برداشتهایی از مسائل حسی و عینی و تجربی است.

۳- عمومیت فهم:

داستان و تاریخ برای همه کس قابل فهم و درک است، بر خلاف استدلال‌های عقلی که همه در آن یکسان نیستند! به همین دلیل کتابی که جنبه عمومی و همگانی دارد و از عرب بیابانی بیسواد نیمه وحشی گرفته تا فیلسوف بزرگ و متفکر همه باید از آن استفاده کنند، حتماً باید روی تاریخ و داستانها و مثالها تکیه نماید.

مجموعه این جهات نشان می‌دهد که قرآن بهترین راه (تاریخ و داستان) را از نظر تعلیم و تربیت پیموده است. مخصوصاً با توجه به این نکته که قرآن در هیچ مورد به ذکر وقایع تاریخی بطور برهنه و عریان نمی‌پردازد، بلکه در هر گام از آن نتیجه‌گیری کرده، و بهره‌برداری تربیتی می‌کند.

۴- فرهنگ ساز بودن داستان و ادبیات:

داستان و بطور کلی تر ادبیات همیشه با موضوع تمدن گره خورده است. یکی از عناصر مهم فرهنگ ساز، ادبیات یک جامعه است. ادبیات محصول ارزشها و هنجارهایی است که در ضمن قهرمانان یا ضد قهرمانان یک داستان در قالب نظم یا نثر در اختیار ما قرار گرفته است.

مثلاً تمدن یونان به عنوان یک تمدن سابقه دار - که انبار تمدن غرب محسوب می‌شود - تماماً در دو اثر داستانی «هومر» یعنی: «ایلیاد» و «ادیسه» خلاصه می‌شود.

در شاهنامه فرهنگ پهلوانی و جوانمردی منتقل می‌شود. این فرهنگ از اساطیر و افسانه‌ها به دست آمده و اگر این فرهنگ با دین گره بخورد، با واقعیات گره خواهد خورد نه افسانه‌ها، لذا مولا علی (علیه‌السلام) جای افسانه‌ها را خواهد گرفت.

ادبیات فرهنگ ساز است و داستان در رأس ادبیات است.

❖ اهداف داستان‌های قرآن:

قبل از پرداختن به هدف‌های قرآن از قصص، جا دارد که اشاره کنیم؛ ماهیت داستان‌های قرآنی بیان واقعیاتی است که در جهان پدید آمد، نه خیال پردازی.

در هر صورت به صورت خلاصه می‌توان اهداف قرآن را از ذکر داستانها بدین قرار بیان کرد:

۱- تفکر:

«فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»: این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!

۲- عبرت گرفتن:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف: ۱۱۱).

۳- جلوگیری از انحراف واقعیت‌ها:

خداوند بعد از بیان داستان مباحله می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ» (آل عمران: ۶۲) و بعد از بیان گوشه‌ای از زندگی حضرت عیسی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (آل عمران: ۶۰) یعنی: کلام درست از ناحیه پروردگار توست.

۴- بر طرف کردن اختلافات:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (النمل: ۷۶)، این قرآن داستان‌هایی می‌گوید که بیشتر بنی اسرائیل در آن مورد اختلاف دارند.

۵- آگاهی مردم از سنت‌های الهی در مقابل نیکوکاران و بدکاران.

ذکر داستان گذشتگان تسلی‌خاطری بود برای پیامبر و مؤمنان اندک‌نخستین، و برای مؤمنان در هر عصر و زمان که از انبوه مخالفان و اکثریت قوم گمراه، وحشتی به خود راه ندهند، و به نتیجه کار خود صد در صد امیدوار باشند.

و نیز هشدار و اندازی است برای جباران و ستمگران و گمراهان در هر عصر و زمان که مجازات الهی را از خود دور
نبینند، عذابهایی همچون زمین لرزه، صاعقه، طوفان مرگبار، آتشفشان، شکافتن زمین، باران سیل آسا که انسانهای
امروز در برابر آن به همان اندازه ناتوانند که انسانهای گذشته هستند.

اینها همه به خاطر آن است که هدف از داستانهای قرآن رشد و تکامل انسانها است، هدف نور و روشنایی در جانها
است و کنترل هوسهای سرکش، بالآخره هدف مبارزه با ظلم و ستم و انحراف است.

❖ ماهیت شناسی داستان:

برای پی بردن عمیق به ماهیت داستان، ابتدا لازم است اشاره‌ای داشته باشیم به عناوینی چون «اسطوره» و «تاریخ»، که گاهی به اشتباه به آنها داستان و قصه گفته شده است.

اسطوره:

این واژه بصورت مفرد (اسطار یا اسطاره) در قرآن به کار نرفته، لکن جمع آن (اساطیر)، ۹ مرتبه در قرآن به کار رفته است.

تعریف اسطوره: روایت ساختگی محض، که معمولاً حاوی اشخاص یا اعمال یا وقایع فوق طبیعی است، برای اینکه عرف در مورد پدیده‌های غیر قابل لمس از آنها استفاده کند.^۱

مشخصات اسطوره:

۱. خیالی و ساختگی بودن.
۲. معرفی یک ابر واقعه (ابر قهرمان) و عمل فوق طبیعی.
۳. وظیفه تفسیر و تبیین پدیده‌های فوق طبیعی را دارد.

مانند اسطوره‌هایی که در مورد خدایان و ملائکه و اجنه و شیاطین و... ساخته شده است.

در ادبیات قرآن کریم، اسطوره کاملاً بی پایه و تخیلی است اما داستان کاملاً حق و صدق و راست است.

سؤال: اساطیر الاولین:

مراد از «اساطیر الاولین» که ۹ مرتبه در آیات قرآن آمده است چیست؟

مخالفان قرآن برای ابراز مخالفت خود با این کتاب آسمانی، صفت اسطوره بودن را بر آن حمل می‌کردند؛ صفتی که تماماً نشانه مذمت آن بود و آن را به عنوان یک دلیل برای مخالفت خود با قرآن می‌پنداشتند. قرآن کریم در آیات متعددی گفتار این مخالفان را نقل کرده و به شدت مورد نکوهش قرار می‌دهد: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ

^۱ البته در زبان فارسی کاربردی دیگر برای این لفظ وجود دارد که در محاورات عامه مردم مورد استفاده قرار می‌گیرد. این اسطوره به معنای سمبل و الگو است. این نوع از استعمال با آنچه ما مورد استفاده قرار می‌دهیم و در بحث اسطوره شناسی مورد بحث قرار می‌گیرد، کاملاً متفاوت است. معادل انگلیسی این کلمه نیز (Myth) است. لغت‌دانان زبان انگلیسی نیز دو معنا برای این لغت آورده‌اند: ۱- داستان‌های باستانی، ۲- عقیده و نظریات باطل، این لغت همچنین هم ریشه با (Mouth) به معنای دهان و روایت نیز می‌باشد.

يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^۱ (الانعام: ۲۵)، ابتدای این آیه با تأکید و تفصیل بیان می‌دارد، کسانی که قرآن را اسطوره می‌دانند چه نوع افرادی هستند و چگونه مورد غضب الهی قرار دارند.

نکته: اسطوره سازی های دینی

اسطوره در میان پیروان ادیان الهی نیز شیوع بسیار دارد. شاید اصلی‌ترین علت آن میل به بزرگ کردن و تقدس دادن به اشخاص و اعتقادات دینی باشد به خصوص که در ادیان، نسل‌های متفاوتی وجود دارد و به غیر از نسل اول، کمتر وجود پیامبر و بزرگان دین را احساس کرده‌اند و تنها گفتارهایی را شنیده‌اند. این دوری از مبدأ در ادیان سبب خلق اسطوره در اینها شده که گاه از واقعه‌ای حقیقی سرچشمه گرفته و بیان شده و گاهی نیز یک دروغ محض می‌باشد. البته در بیشتر موارد این اسطوره‌ها مورد قبول و پذیرش قرار گرفته‌اند.

تاریخ:

تاریخ یعنی نقل وقایع گذشته به ترتیب زمان (مانند احوالات انبیاء و ائمه، فرمانروایان، جنگ‌ها، حوادث بزرگ و...)

«تاریخ» در قرآن کریم وجود ندارد، اما گزاره‌های تاریخی در آن هست.

تفاوت تاریخ و قصص قرآن:

- ۱) ناقل قصص قرآن خداوند متعال است، اما ناقل تواریخ انسان‌ها (مورّخین) هستند.
- ۲) در داستان‌های قرآن به هم ریختگی زمانی هست اما در تاریخ ترتیب زمانی شرط است.
- ۳) تاریخ به بیان جزئیات می‌پردازد، اما قصص قرآنی لزوماً اینگونه نیستند.
- ۴) در بیان تاریخ تکرار وجود ندارد، یعنی مورّخ ماجرای تاریخی را یکبار بر اساس ترتیب زمانی مطرح می‌کند، اما خداوند متعال قصص قرآنی را با توجه به اهداف و انگیزه‌های گوناگون بارها و از زوایای مختلف تکرار می‌کند.
- ۵) نحوه بیان در تاریخ اهمیت ندارد، اما در بیان قصص از انواع عناصر ادبی (همچون تشبیه، کنایه، استعاره، شخصیت پردازی و...)، استفاده می‌شود.

^۱ . گروهی از آنان به سخنان گوش می‌دهند، و ما [به کیفر لجاجت و کفرشان] بر دل‌هایشان پوشش‌هایی قرار دادیم که آن را نفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی نهادیم [تا نشنوند]. و اگر همه نشانه‌های حق را ببینند باز هم به آن ایمان نمی‌آورند؛ تا آنجا که وقتی به محضرت می‌آیند با تو مجادله و ستیزه می‌کنند، کافران [از روی لجاجت و عناد] می‌گویند: این [قرآن] جز افسانه‌های پیشینیان نیست.

داستان، قصه:

بنابر آنچه گذشت، در تعریف داستان و قصه‌های قرآنی می‌گوئیم: گزاره‌هایی تاریخی و واقعی هستند که با اهدافی خاص و با بیانی ادبی و بدون التزام به رعایت ترتیب زمانی، در کنار هم قرار گرفته‌اند.

❖ دسته بندی قصص قرآن کریم:

داستان‌های قرآن کریم را می‌توان به چهار بخش ذیل تقسیم نمود:

- (۱) زندگی پیامبر و امت‌های ایشان (بیشترین حجم قصص نیز در همین باره است). نام ۲۵ یا ۲۶ پیامبر در قرآن کریم آمده.
- (۲) برخی از حوادث پندآموز گذشته، مانند داستان اصحاب کهف.
- (۳) داستان‌هایی که شخصیت‌های منفی یا مثبت در آن وجود دارد، مانند مومن آل فرعون، بلعم باعورا و...
- (۴) حوادثی که در دوران رسالت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اتفاق افتاده است.^۱

^۱ البته در حقیقت حوادث دوران رسالت حکم گزاره‌های تاریخی را دارند نه داستان.

❖ رویکردهای کلی به داستان‌های قرآن:

چهارچوب فکری اندیشمندان در مواجهه با گزاره‌های قرآن کریم به دو صورت کلی است:

(۱) رویکرد واقع‌نما؛

(۲) رویکرد ابراز‌گرا؛

۱. ابراز‌گرا به معنای نمادین؛

۲. ابراز‌گرا به معنای اسطوره‌ای.

به طور کلی مستشرقان بر این باورند که زبان دین زبان نمادین است؛ پس گزاره‌های دینی یا واقعیت ندارند یا اگر واقعیت داشته باشند تمثیلی هستند^۱.

در مقابل، دیگران قائلند که تمام گزاره‌های دینی خصوصاً قرآن کریم، نمادین نبوده و تماماً دلالت بر واقع می‌کنند. زبان قرآن نیز، زبان عرف عام است، زیرا:

۱. قرآن بر همه مردم نازل شده و مخاطب آن «الناس» است.

۲. خداوند متعال هدف قرآن کریم را هدایت مردم دانسته است و هدایت‌پذیری مردم در گرو فهم زبان قرآن است، در حالیکه اگر زبان قرآن علمی یا عرف خاص باشد، نقض غرض خواهد شد که خلاف حکمت است.

یکی از خروجی‌های التزام به واقع‌نما بودن گزاره‌های قرآنی، واقع‌نگری به قصص آن است.

سوال: اگر زبان قرآن عرف عام است، پس چرا می‌گویند کسی که علم کافی ندارد سراغ قرآن نرود؟

قبل از پاسخ گفتن به این سؤال، دو مقدمه ذکر می‌کنیم:

مقدمه اول:

قرآن کریم لایه‌ها و بطون مختلفی دارد. آن چیزی که در اختیار همگان است، وجود لفظی آن بوده که بر معانی خاصی دلالت دارد. لذا در ابتدا لازم است پیرامون «لفظ» در زبان عربی صحبت بکنیم.

لفظ یا مهمل است یا مستعمل. لفظ مهمل هیچ معنایی ندارد. یعنی واضع و مستعمل، هیچ معنایی را برای آن اراده نکرده است. اما لفظ مستعمل دارای معنای خاصی است و بر چهار نوع است:

^۱ یکی از مباحث مهم علوم قرآنی «زبان‌شناسی» هست. این اصطلاح به معنای یادگیری ادبیات قرآن نیست، بلکه حوزه زبان‌شناسی به این سوال پاسخ می‌دهد که: گزاره‌هایی که یک علم تولید می‌کند کدام گزاره‌ها است. مثلاً می‌گویند: زبان فلسفه زبان عقل هست. در حوزه قرآن اینطور جا انداخته‌اند که علوم قرآن مسائلش از سنخ تاریخ است، پس جنس زبان‌شناسی آن نقل و تاریخ است. بعضی بطور کلی قائلند که گزاره‌های دینی از سنخ احساسات و تجربیات شخصی هستند. مثلاً به حضرت رسول تهمت می‌زنند که وحی تجربه‌های معنوی پیامبر است. پس دین و گزاره‌های دینی منطبق بر واقع نیستند.

۱. نصّ: لفظ فقط دارای یک معنا است.
۲. ظاهر: لفظ دارای چند معناست که یکی راجح است: «أقيموا الصلاة»، صلاة هم به معنای نماز است و هم دعا، اما در اینجا به قرینه اقیمووا، به معنای نماز است.
۳. مجمل: دارای چند معناست که هیچکدام از معانی بر دیگری برتری ندارد: «قروء» (پاکی و نجاست)، لذا فتوای علما در این باره دو نوع است.
۴. مؤول: دارای چند معناست و ما معنای مرجوح را انتخاب می‌کنیم، نه راجح: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (الفتح: ۱۰) که ما از معنای ظاهری (دست) گذر کرده و معنای «قدرت» را اخذ می‌کنیم تا گرفتار شبهه جسمانیت خداوند متعال نشویم.^۱

در قرآن کریم لفظ مهمل وجود ندارد و حروف مقطعه جزء مجملات آن هستند. معنای مختلف دارند، اما ما نمی‌توانیم یکی از آنها را لحاظ کنیم.

فرق مجمل با مهمل:

در مجمل چند معنا وجود دارد که نمی‌توان یکی را بر دیگری برتری داد اما مهمل اساساً معنا ندارد. در مهمل گوینده هیچ معنایی را اراده نکرده اما در مجمل از طرف شنونده تردید (عدم فهم معنای مراد) اتفاق می‌افتد.

مقدمه دوم:

قرآن از جنس لفظ است و لفظ مهمل در قرآن نداریم.

همانطور که هر آیه‌ای از قرآن معنا دارد (مستعمل است)، دارای مصداق خاصی نیز هست (ناظر بر واقعه‌ای خاص نازل شده است). لذا ما شأن نزول و سبب نزول‌ها را داریم.

پس: الفاظ قرآن هم دلالت بر معنای خاص دارند و هم مصداق خاص.

اما پاسخ به سؤال: آیا می‌توان به قرآن کریم دست پیدا کرد و فهمی نسبت به آن پیدا کنیم یا خیر^۲؟

برای فهم معنای قرآن دو روش داریم:

^۱ مراد از تأویل در باور ما أخذ به مرجوح است، اما آن تأویل که می‌فرماید «و ما يعلم تأويله الا الله و الراسخون في العلم» یعنی خدا و راسخان در علم مصداق اصلی آیات را می‌دانند. پس دو تأویل در بحث علوم قرآن است: یک لفظ مؤول و دیگری تأویل مفهوم و حقیقت آیه و بیان مصداق است، که دومی از عهده ما خارج است.

^۲ البته به طور کلی، وظیفه ما در قبال قرآن سه چیز است: ۱. انس با قرآن ۲. فهم قرآن ۳. عمل به قرآن؛ که بحث فعلی پیرامون مورد دوم است.

روش اول: تدبّر

تدبّر، لایه اولیه و فرایند عمومی فهم و شنای در سطح دریای قرآن کریم است و نتیجه آن، فهم چینش حکیمانه آیات الهی است.

تدبر دو قسم است: ترتیبی و موضوعی.

«لَيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ» (ص: ۲۹). وظیفه فهم قرآن به عهده همه مردم است. اگر مردم نمی فهمیدند که خدا نمی گفت: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ» (النساء: ۸۲). حتی خداوند این حرف را به مشرکین می گوید.

همه فهم عمومی از قرآن کریم دارند. و مراد از اینکه زبان قرآن زبان عرف عام است، این است که به زبان فطرت انسانها سخن گفته و مردم می فهمند. اما پی بردن به کنه کلام و لایه های زیرین برای همگان امکان پذیر نیست.

روش دوم: تفسیر

تفسیر به معنای پرده برداری از الفاظ قرآن و کشف مقاصد آن است پس تفسیر مستند به لفظ است. اگر تدبر شنای در سطح بحر است، تفسیر غواصی در عمق قرآن است.

تفسیر هم بر دو نوع ترتیبی و موضوعی و خود ترتیبی هم بر دو نوع ظاهری و باطنی است.

تفسیر ظاهری یعنی بر اساس علوم مختلف به سراغ قرآن رفته و معانی را درک کنیم.

تفسیر باطنی یعنی پرده برداری از مقاصد قرآن با عبور از ظاهر.

به عنوان مثال، در برخورد با آیه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (الواقعه: ۷۹) در تفسیر ظاهری، حرمت لمس قرآن بدون طهارت برداشت می شود و در تفسیر باطنی، مراد از «مطهرون» را معصومین معرفی می کند و می گوید مراد آیه این است که جز معصومین، به حقیقت و کنه قرآن پی نخواهند برد.

گفتیم الفاظ قرآن دلالت بر مصادیق (افراد و گروه های خاص) نیز می کند و این نیز به دو صورت است:

یا مصداق زمان نزول مد نظر است یا افراد بعد از نزول.^۱

در صورت نخست به آن «تطبیق» و در صورت دوم «جری و تطبیق» گفته می شود.

^۱. البته در موارد زیادی، مرا هر دوی این مصادیق هستند.

جری و تطبیق از جمله قواعد مهم در علوم قرآن محسوب می‌شود و بطور خلاصه یعنی: مفهوم‌گیری از آیه و جریان دادن آن در طول تاریخ و تطبیق کردنش بر مصادیق.

مثلا آیه شریفه می‌فرماید: «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (النحل: ۴۳)، مصداق اولیه و قابل انطباق در این آیه مشرکین‌اند و خدا به ایشان می‌گوید شما که تردید دارید که وحی بر بشری مثل خودتان نازل شده، بروید از اهل ذکر یعنی عالمان یهودی و مسیحی بپرسید که آیا وحی سابقه داشته یا نه؟

حال برای استفاده به روز از آیه، شأن نزول آن را کنار گذاشته و پیام کلی آن را دریغ‌ات کرده (که در اینجا لزوم رجوع غیر عالم به عالم است) و بر مصادیق متناسب با مورد نزول در عصر حاضر، تطبیق می‌دهیم.

۱. اگر نمی‌دانید از دانا یان [به کتاب‌های آسمانی و آگاهان به اخبار پیشینیان] بپرسید.

❖ عناصر داستان‌های قرآنی:

عناصر داستان، ارکانی هستند که به وسیله آنها یک داستان قوام پیدا کرده و شکل صحیحش را پیدا می‌کند؛ که به تفصیل پیرامون هر یک صحبت می‌کنیم:

عناصر اول: افتتاحیه و اختتامیه:

افتتاحیه، مدخل و مقدمه ورود به اصل داستان و حوادث و معرفی شخصیت‌ها است. اختتامیه نیز فرود و نتیجه‌گیری از داستان است.

یکی از عناصر بلاغی که تداعی‌کننده افتتاحیه برای داستان است، «برائت استهلال» می‌باشد. برائت استهلال یعنی ارائه دادن شمایی از محتوای کتاب در مقدمه. این مسئله اولاً در جذب ابتدایی مخاطب اهمیت دارد و ثانیاً در ثابت ماندن مخاطب و مانوس شدن وی با مطلب مؤثر است.

درست است که قرآن متنی مقدس است و خواننده (به جهت نیل به پاداش الهی و یا اهداف دیگر) ملزم به خواندن همه مطالب آن از جمله قصص است، اما اگر آنچه که در این متن و حیاتی آمده است، منجر به جذب مخاطب نشود، سبب استفاده حداقلی می‌شود. ضمن اینکه انگیزه‌ای برای رجوع و پیگیری توسط غیرمسلمانان نیز نخواهد بود و زمینه‌چندانی برای هدایت و ایمان مهیا نخواهد شد.

(۱) شیوه‌های افتتاح قصص قرآنی:

| | | |
|--|------------------|-------------------|
| الف) بدون مقدمه چینی و ناگهانی | | افتتاحیه قصص قرآن |
| استفهام تقریری | ب) با مقدمه چینی | |
| ذکر درون مایه یا گوشه‌ای از ابعاد داستان | | |
| ذکر خلاصه‌ای از داستان و سپس تفصیل آن | | |

این تنوع در افتتاحیه‌ها و اینکه چرا در برخی قصص مقدمه چینی هست و در برخی دیگر نیست، همگی به اهداف خداوند متعال از آن سوره و بیان قصه دارد. در ذیل برای هر یک از موارد فوق نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم:

افتتاحیه داستان، بدون مقدمه چینی:

داستان حضرت یونس در سوره صافات: «وَبِالْبَلِيْلِ أَلَّا تَعْلَمُونَ (۱۳۸) وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲) فَلَوْلَا أَنَّهُ

كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلْبَثِّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۶) وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷) فَأَمَّنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۱۴۸)»^۱.

در این آیات بدون مقدمه چینی، ناگهان داستان یونس بیان می‌شود؛ به اینصورت که حضرت یونس را بصورت خیلی مختصر معرفی می‌کند (لمن المرسلین) و سپس بدون مقدمه چینی ماجرا را تعریف می‌کند.^۲

افتتاحیه داستان، با مقدمه چینی، از نوع استفهام تفریری:

بسیاری از قصص قرآنی با استفهام تفریری آغاز می‌شوند و فائده چنین آغازی حریص کردن شنونده برای شنیدن ماجراست. اساساً سؤال پرسیدن، ذهن مخاطب را درگیر و کنجکاو می‌کند.

«وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» (طه: ۸)؛ «وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ»^۳ (ص: ۲۱)؛ «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ صَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ»^۴ (الذاریات: ۲۴).

افتتاحیه داستان، با مقدمه چینی، از نوع ذکر درون مایه:

برخی مقدمه‌های قصص قرآن، به این صورت است که درون‌مایه‌ای از داستان یا یکی از ابعاد آن (مثل شخصیت اصلی) بصورت اجمالی معرفی می‌شود.

نمونه بارز آنرا در آیات ۴ تا ۶ سوره قصص مشاهده می‌کنیم:

^۱. و نیز شبانگهان، آیا تعقل نمی‌کنید؟ (۱۳۸) و یونس از پیامبران بود. (۱۳۹) [باد کن] هنگامی را که به سوی آن کشتی پر از جمعیت و بار [گریخت، (۱۴۰) و با سرنشینان کشتی قرعه انداخت [و قرعه به نامش افتاد] و از مغلوب شدگان شد [و او را به دریا انداختند]. (۱۴۱) پس آن ماهی بزرگ او را بلعید، در حالی که سزاوار سرزنش بود. (۱۴۲) [و در شکم ماهی به تسبیح خدا مشغول شد که] اگر او از تسبیح‌کنندگان نبود، (۱۴۳) بی‌تردید تا روزی که مردم برانگیخته می‌شوند در شکم ماهی می‌ماند. (۱۴۴) پس او را در حالی که بیمار بود به زمینی خشک و بی‌گیاه افکندیم. (۱۴۵) و بر او بوته گیاهی از نوعی کدوین رویاندیم، (۱۴۶) و او را به سوی [قومی] یکصد هزار نفر [ای] یا بیشتر فرستادیم. (۱۴۷) پس ایمان آوردند در نتیجه آنان را تا پایان عمرشان [از نعمت‌ها و مواهب خود] بهره‌مند کردیم. (۱۴۸).

^۲. البته ممکن است کسی عبارت «و ان یونس لمن المرسلین» را مقدمه چینی حساب کند، اما همانطور که گفتیم، این عبارت صرفاً معرفی اجمالی شخصیت اصلی داستان است نه مقدمه چینی.

^۳. و آیا خبر مهم آن دادخواهان هنگامی که از دیوار بلند نمازخانه او بالا رفتند به تو رسیده است؟

^۴. آیا خبر مهمانان ارجمند و بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (٤) وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (٥) وَكُنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (٦)»^١

فائده این نحوه از مقدمه چینی ارائه خلاصه‌ای از محتوای داستان (مثل جدال حق و باطل در آیات فوق) و نتیجه آن (پیروزی جبهه حق بر باطل) و امثال اینهاست.

نمونه دیگر، آیات ۱۷ تا ۲۰ سوره «ص»:

«اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (١٧) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (١٨) وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (١٩) وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ (٢٠) وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (٢١)»^٢

افتتاحیه داستان، با مقدمه چینی، از نوع بیان خلاصه داستان:

تفاوت این مورد با مورد قبل چنین است که در مورد قبل، یکی از ابعاد داستان (همچون شخصیت اصلی) بیان می‌شد، اما در این مورد، تمام حوادث داستان بصورت خلاصه بیان می‌شود.

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظِرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ^٣» (الاعراف: ١٠٣).

^١ همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه‌گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان و زبون گرفت، پسرانشان را سر می‌برید، و زنانشان را [برای بیگاری گرفتن] زنده می‌گذاشت؛ بی‌تردید او از مفسدان بود. (٤) و ما می‌خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند، نعمت‌های بارز دهیم، و آنان را پیشوایان مردم و وارثان اموال، ثروت‌ها و سرزمین‌های فرعونیان [گردانیم]. (٥) و برای آنان در آن سرزمین، زمینه قدرت و حکومت آماده کنیم، و به فرعون و هامان و سپاهشان که از ایشان‌اند چیزی را که از آن هراسناک و در حذر بودند [و آن پیروزی بنی‌اسرائیل بر آنان بود] نشان دهیم. (٦)

^٢ بر آنچه می‌گویند شکیب‌باش، و بنده ما داود را که دارای نیرومندی [در دانش و حکومت] بود یاد کن. او بسیار رجوع کننده [به سوی خدا] بود. (١٧) همانا ما کوه‌ها را مسخر و رام کردیم که با او در شبان‌گاه و هنگام برآمدن آفتاب تسبیح می‌گفتند، (١٨) و پرندگان را [نیز] به طور دسته‌جمعی [مسخر و رام کردیم که با او تسبیح می‌گفتند]، و همه رجوع‌کننده به سوی خدا بودند، (١٩) و حکومتش را محکم و استوار ساختیم و به او حکمت و منصب داور عطا کردیم، (٢٠) و آیا خبر مهم آن دادخواهان هنگامی که از دیوار بلند نمازخانه او بالا رفتند به تو رسیده است؟ (٢١)

^٣ سپس بعد از پیامبران گذشته موسی را با آیات خود به سوی فرعون و اشراف و سران قومش فرستادیم؛ ولی آنان به آن آیات ستم ورزیدند. پس با تأمل بنگر که سرانجام مفسدین چگونه بود؟

در این آیه شریفه اجمالاً به نحوه برخورد حضرت موسی با فرعون و درباریان او و نحوه برخورد آنها با موسی و سرنوشتشان اشاره شده است.

نکته: تفصیل سپس اجمال

عکس مطلب گذشته نیز (یعنی تفصیل سپس اجمال) در برخی از داستانها به چشم می‌خورد، منتها دیگر در اینصورت، تفصیل را مقدمه داستان نمی‌دانیم، بلکه خود داستان است و در حقیقت داستان بدون مقدمه چینی بیان شده است و آن اجمال همان اختتامیه است.

۲) شیوه‌های اختتام قصص قرآنی:

معمولاً در ادبیات داستانی امروز، پایان بندی داستان به دو صورت «باز» یا «بسته» صورت می‌گیرد.

پایان بسته به این صورت است که نویسنده به تمام سؤالاتی که در طی داستان برای مخاطب ایجاد شده پاسخ می‌دهد و نتیجه مشخصی گرفته می‌شود. پایان باز نیز به اینصورت است که نویسنده در پایان بصورت مستقیم نتیجه گیری نمی‌کند، بلکه گزاره‌هایی به مخاطب می‌دهد تا خودش نتیجه بگیرد.

در قصص قرآنی نیز این دو نوع اختتامیه مشاهده می‌شود. البته، در همه داستان‌های قرآن نتیجه مشخص وجود دارد، لکن این دلیل بر بسته بودن پایان نیست.

نمونه پایان باز:

داستان گاو بنی اسرائیل، نمونه‌ای از پایان باز در قصص قرآنی است:

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَ تَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوثُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱) وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضُهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^۱ (۷۳)»

^۱ و [یاد کنید] زمانی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد گاو را ذبح کنید، گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟! گفت: به خدا پناه می‌برم از اینکه از نادانان باشم. (۶۷) گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما بیان کند که آن گاو چگونه گاو باشد؟ گفت: او می‌فرماید که: آن گاو است نه پیر از کارمانده.

دو سؤال اساسی که در برخورد با این داستان به ذهن می‌رسد عبارتند از:

۱. چرا خدا دستور به ذبح گاو می‌دهد؟

۲. سرنوشت فرد زنده شده و قاتل او و قوم بنی اسرائیل پس از این ماجرا چگونه است؟

پاسخ سؤال اول در داستان بیان می‌شود که همان زنده شدن مردگان به فرمان الهی است. اما سؤال دوم پاسخی نمی‌یابد، چرا که هدف از بیان داستان پرداختن به آن نبوده است. هدف اثبات محیی و ممیت بودن خداوند است که بارها و بارها در همین سوره بقره به آن پرداخته شده است.

پس پایان این داستان باز است اما در عین حال نتیجه آن بیان شده است. پایان بودن داستان هم به این جهت است که هدف داستان چیز دیگری بوده است.

نمونه پایان بسته:

در سوره مائده پس از بیان داستان فرزندان حضرت آدم (هابیل و قابیل)، به بیان نتیجه داستان می‌پردازد:

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوْرِي سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱) مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَمَّا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَمَّا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲)»

نه جوان نارسیده، [بلکه] گاو میان این دو نوع گاو است. پس آنچه را به آن فرمان داده‌اند، انجام دهید. (۶۸) گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما بیان کند رنگ آن چگونه است؟ گفت: او می‌فرماید: گاو زرد [رنگش روشن] که بینندگان را شاد و مسرور می‌کند. (۶۹) گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما بیان کند که [نهایتاً آن گاو] چه گاوی است؟ زیرا این گاو بر ما مبهم و مشتبه شده، و اگر خدا بخواهد [به شناخت آن] هدایت خواهیم شد. (۷۰) گفت: او می‌فرماید: گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه زراعت را آبیاری نماید، [از هر عیب و نقصی] سالم است، و رنگی مخالف رنگ اصلی در آن نیست، گفتند: اکنون حق را برای ما آوردی. پس آن را ذبح کردند، در حالی که نزدیک بود فرمان خدا را اجرا نکنند!! (۷۱) و [یاد کنید] هنگامی که کسی را کشتید و درباره [قاتل] او به نزاع و ستیز برخاستید؛ و خدا آشکار کننده چیزی است که پنهان می‌داشتید. (۷۲) پس گفتیم: پاره‌ای از آن [گاو ذبح شده] را به مقتول بزنید [تا زنده شود و قاتل را معرفی کند]. خدا مردگان را این گونه زنده می‌کند و نشانه‌های [قدرت و ربوبیت] خود را به شما نشان می‌دهد، تا ببیندیشید. (۷۳)

۱. پس [در کنار جسد برادرش سرگردان بود که] خدا کلاغی را برانگیخت که زمین را می‌کاود تا به او نشان دهد که چگونه جسد برادرش را پنهان کند. [با دیدن حرکات کلاغ] فریاد زد: وای بر من! آیا ناتوان و عاجز بودم از اینکه مانند این کلاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟! نهایتاً از پشیمانان شد. (۳۱) به این سبب بر بنی اسرائیل لازم و مقرر کردیم که هر کس انسانی را جز برای حق، قصاص یا بدون آنکه فسادی در زمین کرده باشد، بکشد، چنان است که همه انسان‌ها را کشته، و هر کس انسانی را از مرگ برهاند و زنده بدارد، گویی همه انسان‌ها را زنده داشته است. و یقیناً پیامبران دلایل روشنی برای بنی اسرائیل آوردند، سپس بسیاری از آنان بعد از آن در روی زمین به [تجاوز از حدود حق و فساد و] زیاده‌روی برخاستند. (۳۲)

عنصر دوّم؛ طرح داستان (پیرنگ):

به روابط علی و معلولی که از دل عناصر موجود در داستان ایجاد می‌شود، پیرنگ گفته می‌شود.

پس اگر بین وقایع و حوادث داستان رابطه‌ای منطقی و عقلانی وجود داشته باشد، داستان دارای پیرنگ است، در غیر اینصورت پیرنگ ندارد.

به این دو مثال دقت کنید:

«سلطان مُرد، ملکه نیز مرد»

«سلطان مرد، ملکه نیز از رنج فقدان سلطان مرد».

اگر فرض کنیم که این دو جمله داستان هستند، جمله دوّم دارای پیرنگ و جمله اوّل فاقد آن است چرا که در جمله اوّل هیچ رابطه‌ی علی و معلولی بین اجزاء آن وجود ندارد اما در جمله دوّم چنین رابطه‌ای موجود است.

از زمانی که یک حادثه اتفاق می‌افتد، تا زمانی که علتش کشف می‌شود، «تعلیق داستان» نامیده می‌شود. وجود پیرنگ و تعلیق در داستان، سبب جذاب شدن داستان می‌شود، چرا که مخاطب برای کشف علت حادثه، داستان را دنبال می‌کند، بنابراین داستان پیرنگ دار از قوام بیشتری برخوردار بوده و مخاطب تأثیر بیشتری می‌پذیرد.

در داستان اصحاب کهف در قرآن کریم، یک پیرنگ و تعلیق قوی را ملاحظه می‌کنیم:

«إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» (الکهف: ۱۰).

مخاطب در بدو برخورد با این آیه، این سؤال برایش پیش می‌آید که چرا این جوانان به کهف پناه بردند؟ و در ادامه به دنبال رسیدن به پاسخ می‌گردد.

پنج آیه بعدی تعلیق داستان است و سرانجام در آیه ۱۶ دلیل پناه بردن آنها به غار بیان می‌شود:

«فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳) وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۱۴) هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ

۱. زمانی را به خاطر بیاور که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: «پروردگارا! ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز!»

دُونِهِ آلِهَةٌ لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵) وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا
يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا (۱۶)»

عنصر سوم؛ شخصیت پردازی:

شخصیت‌های داستان، افراد مختلفی هستند که حوادث داستا را رقم می‌زنند بنابراین، او تشکیل دهنده حرکت و موجب پویایی داستان است.

در قصص قرآن کریم، از دو جهت به شخصیت داستان پرداخته می‌شود:

۱. پیشبرد حوادث داستان

۲. رسیدن به اهداف دینی

البته قرآن به تصویر «حسی» شخصیت‌ها توجه خاصی نمی‌کند و ویژگی‌های «شخصی» را بیان نمی‌کند، بلکه آنچه برایش مهم است، ویژگی‌های «شخصیتی» آنهاست؛ چراکه هدفش دینی و هدایت است، پس اشارات حسی و شخصی را کنار می‌گذارد، مگر آنکه فائده‌ای در بیان آنها باشد، مانند پرداختن به ویژگی جسمانی (قدرت) حضرت موسی در داستان موسی و شعیب: «قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ^۲» (القصص: ۲۶)

و یا اینکه خداوند از قدرت جسمانی طالوت یاد می‌کند: «...قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ^۳» (البقره: ۲۴۷).

^۱. پس سالیانی چند در آن غار، خواب را بر گوش‌هایشان چیره ساختیم. (۱۱) سپس آنان را [از خواب] برانگیختیم تا مشخص کنیم کدام یک از آن دو گروه، مدت درنگشان را [در غار] به شمار می‌آورند؟ (۱۲) ما خبر [عبرت‌آموز] شان را به حق و درستی برای تو بیان می‌کنیم: آنان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم. (۱۳) و دل‌هایشان را [با یقین به حقایق] محکم و استوار ساختیم؛ آن گاه [که در برابر شرک و بت‌پرستی] به پا خاستند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است، هرگز جز او معبودی را نمی‌پرستیم که اگر بپرستیم سخنی گزاف و دور از حق گفته‌ایم: [که با خدا معبودی دیگر وجود دارد]. (۱۴) اینان قوم [نادان و بی‌منطق] ما هستند که به جای خدا معبودانی برگرفتند، چرا بر حقایق معبودانشان دلیلی روشن نمی‌آورند؟ پس ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بندد [که خدا دارای شریک است] کیست؟ (۱۵) و [پس از مشورت و گفتگو با یکدیگر چنین گفتند: اکنون که از آنان و آنچه غیر خدا می‌پرستند، کناره گرفته‌اید، پس به این غار پناه گیرید تا پروردگارتان از رحمتش بر شما بگستراند و در کارتان آسایش و آسانی فراهم آورد. (۱۶)

^۲. یکی از آن دو (دختر) گفت: «پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)!»

^۳. گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است.

انواع شخصیت پردازی در قصص قرآن:

بطور کلی قرآن کریم بر دو نوع «مستقیم» و «غیر مستقیم» شخصیت پردازی می کند.

شخصیت پردازی مستقیم یعنی ویژگیهای کلی شخصیت اصلی بیان می شود. مثلاً در سوره کهف داستان ذوالقرنین بیان شده و شخصیت او معرفی می شود: «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» (۸۴).

و یا صفات اصلی فرعون بیان می شود: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (القصص: ۴).

اما توصیف غیر مستقیم در ضمن داستان و با بیان حوادث و گفتگوهای مختلف صورت می پذیرد.

مثلاً بت شکنی حضرت ابراهیم نشانه صلابت، و مبارزه اش با طاغوت نشانه ظلم ستیزی اوست و یا فرار حضرت یوسف از دست زلیخاء نشانه پاکدامنی اش است.

انواع شخصیت های قصص قرآنی:

شخصیت های گوناگونی در قصه های قرآن وجود دارند، از جمله:

۱. پیامبران الهی.
۲. دشمنان انبیاء الهی.
۳. افراد مشخص با ذکر نام.
۴. افراد مشخص بدون ذکر نام (مانند همسران برخی پیامبران، فرزندان یعقوب، فرزندان آدم و...)
۵. اقوام و ملیت های گوناگون.
۶. حیواناتی که نقش آفرینی کرده اند (همچون فیل، ابابیل، هدهد، سگ اصحاب کهف، ناقه صالح و...)
۷. اجنه و شیاطین.

^۱. ما به او در روی زمین، قدرت و حکومت دادیم؛ و اسباب هر چیز را در اختیارش گذاشتیم.

^۲. فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت؛ او به یقین از مفسدان بود!

نکته: شخصیت اصلی داستان می‌تواند حیوان و اشیاء نیز باشد اما در قصص قرآنی هیچگاه اینها شخصیت اصلی نیستند.

شخصیت‌های قصص قرآن را می‌توان از لحاظ میزان تأثیرگذاری، دخالت و عدم دخالت در متن داستان و... به انواع گوناگونی تقسیم نمود:

(۱) شخصیت «پویا» و «ایستا»:

شخصیت پویا، شخصیتی است که در طول داستان دچار تغییر و تحول مثبت یا منفی می‌شود. ملکه سرزمین «سبأ»، ساحران فرعون قوم حضرت یونس از جمله شخصیت‌های پویایی هستند که دچار تغییر مثبت شده‌اند و شیطان از جمله شخصیت‌های پویای مبتلا به تغییر منفی است.

شخصیت ایستا نیز شخصیتی است که دچار تغییر و تحول نشده و خصلت مثبت یا منفی خود را هموار در طول داستان حفظ می‌کند. تمام انبیاء الهی، فرعون، اقوام گمراهی که هدایت نپذیرفتند، از جمله این شخصیت‌ها هستند.

(۲) شخصیت «اصلی» و «فرعی»:

شخصیت اصلی، شخصیتی است که نقش اصلی داستان را بر عهده دارد و تمام حوادث حول محور او رقم می‌خورد، همچون حضرت یوسف، موسی و سایر انبیاء الهی.

شخصیت فرعی نیز شخصیتی است که نقش محدودی ایفا کرده و به روند داستان و شخصیت اصلی کمک می‌کند، همچون ساحران فرعون.

(۳) شخصیت «واسطه»:

شخصیت واسطه، شخصیتی است که بصورت خیلی محدود (مثلاً یکبار) در طول داستان ظاهر می‌شود، اما نقشی اساسی در تغییر روابط و روند داستان دارد. مانند شخص زندانی در داستان حضرت یوسف و یا آن کسی که او را از قعر چاه بیرون کشید.

عنصر چهارم؛ رخداد، حادثه:

هر آنچه که از شخصیت‌های داستان صادر شود، حوادث حوادث داستان است. می‌توان گفت شخصیت‌ها و حوادث دو روی سکه در عناصر داستانی هستند. شخصیت‌ها حوادث را ایجاد می‌کنند و حوادث موجب ظهور و بروز شخصیت‌ها می‌شوند.

انواع حوادث داستانی:

حادثه در هر داستانی هست اما بسته به نوع اهداف و شخصیت‌ها، تفاوت پیدا می‌کند. در قرآن چونکه هدف هدایت بشر است و شخصیت‌ها یا الهی هستند و یا شیطانی، حوادث به سه گونه تقسیم می‌شوند:

۱. حوادثی که زائیده قضا و قدر است، مانند عذاب‌های الهی. اینگونه حوادث نتیجه فعل یک قوم است اما صدورش از ناحیه خداون است.
۲. معجزات: حوادث غیرعادی (خارق عادت) و البته واقعی (نه تخیلی) که متناسب با شخصیت‌های اصلی که انبیاء هستند انجام می‌شوند.
۳. حوادث عادی و طبیعی که در قصص وجود دارد، مانند گفتگوی پیامبران با اقوامشان.

توضیحی پیرامون حوادث نوع دوم (اعجاز):

برای اینکه حادثه‌ای اعجاز به حساب آید، شرایطی لازم است:

۱. آن حادثه باید از جانب خداوند متعال و کسی که مدعی منصبی الهی انجام شود، مانند ادعای نبوت یا امامت.
۲. امر خارق عادت باشد. معجزه خارق عادت است نه خارق قانون علیت. یعنی عادت روزمره را خرق (پاره) می‌کند. البته علت امور همواره مادی نیست.
۳. شکست ناپذیری. البته بحث است که این شکست ناپذیری محدوده زمانی خاصی دارد یا تا قیام قیامت پابرجاست.
۴. منطبق بر ادعا باشد، پس اگر کسی ادعای اعجاز خاصی بکند اما غیر آن را بیاورد، معجزه اتفاق نیفتاده است.

و نیز حوادث را می‌توان همچون شخصیت، به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم نمود.

حوادث اصلی اتفاقات محوری و حوادث فرعی، اتفاقاتی هستند که مقدمهٔ ایجاد حوادث اصلی‌اند. مثلاً در داستان حضرت یوسف به چاه افتادن او حادثهٔ اصلی، و نقشه کشیدن برادران که زمینه این اتفاق است، حادثهٔ فرعی است.

نکته؛ اختصار در بیان حوادث:

حوادث قصص قرآنی همگی واقعی هستند اما این رخدادها و حوادث با جملات کوتاه بیان شده است، حتی حوادث اصلی و معجزات: «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ» (الاعراف: ۱۰۷).

عنصر پنجم؛ زمان:

عنصر زمان در داستان‌ها به دو شیوه قابل تصور است:

(۱) «زمان تاریخی»؛ یعنی حوادث داستان در چه زمانی و چه مقطعی از تاریخ اتفاق افتاده است؛ پس مراد از زمان تاریخی، «گاه شماری» حوادث است.

(۲) «زمان روایی»؛ به نحوهٔ گزارش و روایت حوادث داستان مربوط می‌شود؛ که تقسیمات گوناگونی دارد.

حالت اول در قرآن کریم وجود ندارد؛ اما حالت دوم موجود است و تقسیمات متعددی دارد که برای هر یک مثال زده و توضیح می‌دهیم:

(۱) نظم و ترتیب (توالی یا عدم توالی) روایت:

گاهی در بیان یک داستان، حوادث به همان ترتیبی که در واقع اتفاق افتاده بیان می‌شوند اما گاهی نظم و ترتیب بیان آنها رعایت نمی‌شود (مثل اینکه داستان از وسط یا از آخر حکایت می‌شود). به عبارت دیگر: گاهی روایت از ابتدا تا انتها با رویداد یکی است و گاه روایت با رویداد یکی نیست. به حالت اول زمان یا «روایت خطی» و به حالت دوم زمان یا «روایت غیر خطی» گفته می‌شود که هر دوی اینها در قصص قرآن کریم هست.

به عنوان مثال، تمام داستان حضرت یوسف، توالی زمانی (روایت خطی) دارد. و یا در داستان حضرت موسی در سورهٔ قصص (از ابتدای سوره تا حوالی آیهٔ ۴۰)، توالی زمانی را مشاهده می‌کنیم.

روایت غیر خطی هم در داستان حضرت موسی در سورهٔ طه مشاهده می‌شود؛ چرا که داستان از ماجرای رسالتش آغاز شده و در ادامه به کودکی او پرداخته می‌شود: «وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا

۱. (موسی) عصای خود را افکند؛ ناگهان ازدهای آشکاری شد!

إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰)... قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى (۳۸) أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لَتُضَنَّعَ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹)»

اما علت گوناگونی نقل حوادث (خطی و غیرخطی)، بسته به اهداف خداوند متعال از داستان است. مثلاً در آیات فوق، مقصود از روایت غیر خطی، دلگرمی دادن به موسی است؛ یعنی همانطور که در کودکی تو را به سوی فرعون فرستادیم و نجات پیدا کردی، در دوره رسالت نیز حافظ و پشتیبان تو هستیم.

۲) تداوم و طول روایت:

اگر طول زمان روایت با رویداد یکی باشد، به آن همسانی زمانی گفته می‌شود. مانند اینکه در بیان حادثه‌ای که در طول ۱۰ ساعت اتفاق افتاده، راوی نیز ۱۰ ساعت زمان برای بازگو کردن آن صرف کند. به این حالت «همسانی زمانی» گفته می‌شود. از آنجا که چنین چیزی خلاف بلاغت است، در هیچ یک از قصص قرآنی مشاهده نمی‌شود.

در مقابل، حالتی است که زمان روایت با رویداد متفاوت (اختلاف زمانی) است، که بر دو صورت است:

۱. «فشرذگی زمانی»: در صورتیکه زمان روایت، از زمان رویداد کوتاه تر باشد.

۲. «گسترذگی زمانی»: هنگامیکه زمان روایت از رویداد بیشتر باشد.

اختلاف زمانی، با هر دو قسمش در قصص قرآن کریم وجود دارد.

به عنوان مثال فشرذگی داستان را در ماجرای حضرت نوح می بینیم که ۹۵۰ سال رسالت وی را خداوند متعال در چند آیه از سوره اعراف بیان می‌کند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹) قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۶۰) قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۱) أَلْبَلَّغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۲) أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۶۳) فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرِفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ^۱ (۶۴)»

۱. ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ او به آنان گفت: «ای قوم من! (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست! (و اگر غیر او را عبادت کنید)، من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم!» (۵۹) (ولی) اشراف قومش به او گفتند: «ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم!» (۶۰) گفت: «ای قوم من! هیچ گونه گمراهی در من نیست؛ ولی من فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیانم! (۶۱) رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم؛ و خیرخواه شما هستم؛

و نیز در داستان حضرت یوسف، فشردگی زمان را در گفتگوی حضرت یوسف و زلیخا مشاهده می‌کنیم:

«وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ^۱ (۲۳)»؛ در ادامه به بیان فرار یوسف از دست زلیخا می‌پردازد، در حالیکه قطعا گفتگوی بین یوسف و زلیخا به همین جمله «قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» ختم نشده است.

در همین آیات، شاهد گسترش زمان نیز هستیم، آنجا که خداوند متعال علت اجتناب یوسف از گناه را بیان می‌کند:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ^۲ (۲۴)»

۳) بسامد یا تناوب روایت:

مراد، تکرار یا عدم تکرار حوادث و رویدادهاست که بر سه حالت قابل تصور است:

۱. **رویداد تک محور:** روایت واحد، برای رویدادی که یکبار اتفاق افتاده است (به عبارد دیگر: در مورد یک رویداد، یک روایت هم بیشتر نداشته باشیم)؛ همچون مؤمن آل فرعون، عزیر پیامبر و ذوالکفل.
۲. **رویداد چند محور:** نقل چند باره یک رویداد (یعنی برای یک رویداد، چند روایت داشته باشیم)؛ مانند داستان حضرت آدم، موسی، ابراهیم و...
۳. **رویداد تکرار شونده:** نقل واحد رویدادی که تکرار شده (یعنی برای رویدادی که چند بار تکرار شده، فقط یک روایت داشته باشیم)؛ این مورد در قرآن کریم وجود ندارد.

و از خداوند چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۶۲) آیا تعجب کرده‌اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد، تا (از عواقب اعمال خلاف) بیمتان دهد، و (در پرتو این دستور)، پرهیزگاری پیشه کنید و شاید مضمول رحمت (الهی) گردید؟! (۶۳) اما سرانجام او را تکذیب کردند؛ و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند، رهایی بخشیدیم؛ و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، غرق کردیم؛ چه اینکه آنها گروهی نابینا (و کوردل) بودند. (۶۴)

۱. و آن [زنی] که یوسف در خانه‌اش بود، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام‌جویی شد، و [در فرصتی مناسب] همه درهای کاخ را بست و به او گفت: پیش بیا [که من در اختیار توام] یوسف گفت: پناه به خدا، او پروردگار من است، جایگاهم را نیکو داشت، [من هرگز به پروردگارم خیانت نمی‌کنم] به یقین ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

۲. آن زن قصد او کرد؛ و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی‌دید- قصد وی می‌نمود! اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود! (۲۴)

| | | | |
|---|---------------|---|-------------------------------|
| روایت خطی (ترتیب بسامان): روایت حوادث، به ترتیب رویدادها. | | ۱- نظم و ترتیب روایت (توالی و عدم توالی): | عنصر زمان (روایی) در قصص قرآن |
| روایت غیر خطی (ترتیب نابسامان یا زمان پریشی): روایت حوادث بر خلاف ترتیب رویداد. | | | |
| همسانی زمانی: برابری زمان روایت با زمان رویداد (در قرآن نداریم) | | ۲- تداوم و طول روایت | |
| فشرده‌گی زمانی: کوتاهی زمان روایت نسبت به زمان رویداد. | اختلاف زمانی: | | |
| گسترش زمانی: طولانی‌تر بودن زمان روایت نسبت به زمان رویداد (در قرآن کمتر است) | | | |
| رویداد تک محور: روایت واحد، برای رویدادی که یکبار اتفاق افتاده است | | ۳- بسامد یا تناوب: | |
| رویداد چند محور: نقل چند باره یک رویداد | | | |
| روایت تکرار شونده: نقل واحد رویدادی که تکرار شده (در قرآن نداریم) | | | |

عنصر ششم؛ صحنه و صحنه پردازی:

صحنه، در حقیقت به مجموعه حالات شخصیتها و جغرافیای زمانی^۱ و مکانی وقوع داستان داستان است. فضایی که داستان در آن رخ می‌دهد را بیان کرده و باعث می‌شود مخاطب ارتباط بهتری با داستان برقرار کند.

صحنه‌پردازی به سه شکل صورت می‌گیرد:

۱. وصف مستقیم: راوی به طور مستقیم اوصاف صحنه را بیان کند.
۲. توصیف به وسیله گفتگو: در ضمن گفتگوی شخصیت‌های داستان، اوصاف صحنه مشخص شود.
۳. توصیف آمیخته به گفتگو (ترکیب دو مورد قبل).

در قرآن کریم نیز این سه شیوه صحنه پردازی وجود دارد:

^۱. زمان تاریخی (که در عنصر زمان بیان شد و گفتیم مراد نیست)، در صحنه پردازی حضور دارد.

نمونه توصیف مستقیم:

در آیه ۲۵۹ سوره بقره، خداوند داستان مردی را بیان می‌کند که از کنار قریه‌ای در حال عبور کردن است: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲۵۹)

در ابتدای این آیه شریفه، خداوند متعال در توصیف خانه‌های خراب قریه می‌گوید: «خاویةٌ علی عروشها»، یعنی اول سقف ریخته و بعد دیوارها، که کنایه از نابودی کامل است.

و یا در سوره کهف می‌فرماید: «وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزُورُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» (۱۷)

خداوند متعال نحوه تابش نور به آنها را در غار و مکانی که در آن آرمیده‌اند را بیان می‌کند.

نمونه توصیف به وسیله شخصیت‌ها:

در گفتگوی بین حضرت سلیمان و هدهد، شرایط قوم ساکن در سرزمین سبأ آنها را مشاهده می‌کنیم:

۱. یا چون آن کسی که به دهکده‌ای گذر کرد، در حالی که دیوارهای آن بر روی سقف‌های فرو ریخته بود [و اجساد ساکنانش پوسیده و متلاشی به نظر می‌آمد] گفت: خدا چگونه اینان را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ پس خدا او را صد سال میراند، سپس وی را برانگیخت، به او فرمود: چه مقدار [در این منطقه] درنگ کرده‌ای؟ گفت: یک روز یا بخشی از یک روز درنگ کرده‌ام. [خدا] فرمود: بلکه صد سال درنگ کرده‌ای! به خوراک و نوشیدنی خود بنگر که [پس از گذشت صد سال و رفت و آمد فصول چهارگانه] تغییری نکرده، و به دراز گوش خود نظر کن [که جسمش متلاشی شده، ما تو را زنده کردیم تا به پاسخ پرسشت برسی و به واقع شدن این حقیقت مطمئن شوی]، و تا تو را نشانه‌ای [از قدرت و ربوبیت خود] برای مردم [در مورد زنده شدن مردگان] قرار دهیم، اکنون به استخوان‌ها [ی دراز گوش] بنگر که چگونه آنها را برمی‌داریم و به هم پیوند می‌دهیم، سپس بر آنها گوشت می‌پوشانیم. چون [کیفیت زنده شدن مردگان] بر او روشن شد، گفت: اکنون می‌دانم که یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

۲. و خورشید را می‌بینی که وقتی طلوع می‌کند، از سمت راست غارشان متمایل می‌شود، و وقتی غروب می‌کند، سمت چپشان را ترک می‌کند، و آنان در محل وسیعی از آن غارند [که نسیم مطبوعش آنان را فرا می‌گیرد]؛ این از نشانه‌های [قدرت] خداست. خدا هر که را هدایت کند، راه یافته است و هر که را گمراه نماید، هرگز برای او یاور و دوست هدایت‌کننده‌ای نخواهی یافت. (۱۷)

«إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمْ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ^۱ (۲۴)»

نمونه توصیف آمیخته به گفتگو:

نمونه بارز آن را در داستان حضرت نوح می بینیم:

«وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۲) قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ^۲ (۴۳)»

در این آیه خداوند متعال در ابتدا و انتها خودش صحنه را توصیف می کند: «تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ»، «وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ». اما در اواسط آیه، توصیف صحنه از گفتگوی نوح و فرزندش رقم می خورد.

اجزاء صحنه در قرآن:

۱) محل جغرافیایی داستان: اسم شهر، قوم و قبیله، مناظر و چشم اندازها و...، مانند: «وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أ فُلَا تُبْصِرُونَ^۳» (الزخرف: ۵۱)؛ «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطَلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا^۴» (الکهف: ۹۰).

۲) محیط کلی شخصیت‌ها: یعنی محیط اجتماعی، مقتضیات فکری، روحیات و امثال اینها، همچون آیات ۴ تا ۶ سوره قصص: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ

^۱ به راستی من زنی را یافتم که بر آنان حکومت می کند، و از هر چیزی [که از وسایل و لوازم حکومت و قدرت است] به او داده اند و تختی بزرگ دارد، (۲۳) او و قومش را یافتم که به جای خدا برای خورشید سجده می کنند و شیطان، اعمال ازشیشان [را برای آنان آراسته و در نتیجه آنان را از راه [حق] بازداشته است به این سبب هدایت نمی یابند، (۲۴)

^۲ آن کشتی آنان را در میان موج‌هایی کوه‌آسا حرکت می داد، و نوح فرزندش را که در کناری بود، بانگ زد که ای پسر! همراه ما سوار شو و با کافران مباش. (۴۲) گفت: به زودی به کوهی که مرا از [این] آب نکه دارد، پناه می برم. نوح گفت: امروز در برابر عذاب خدا هیچ نکه دارنده‌ای نیست مگر کسی که [خدا بر او] رحم کند. و موج میان آن دو حایل شد و پسر از غرق شدگان گردید. (۴۳)

^۳ و فرعون در میان قومش ندا داد: گفت: ای قوم من! آیا حکومت و پادشاهی مصر ویژه من نیست و این نهرها از زیر [کاخ‌های] من به فرمان من روان نیستند؟ آیا [عظمت و حشمت من و فقر و تهیدستی موسی را] نمی بینید؟!

^۴ تا زمانی که به محل طلوع خورشید رسید، آن را یافت که بر قومی طلوع می کند که در برابر آن پوششی [از مسکن و لباس] برای آنان قرار نداده ایم.

وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴) وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَ مَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ^۱ (۶)»

۳) پدیده‌های طبیعی؛ مانند: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَ جَدَّهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ...» (الکهف: ۸۶).

^۱ همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه‌گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان و زبون گرفت، پسرانشان را سر می‌برید، و زنانشان را [برای بیگاری گرفتن] زنده می‌گذاشت؛ بی‌تردید او از مفسدان بود. (۴) و ما می‌خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند، نعمت‌های بارزش دهیم، و آنان را پیشوایان مردم و وارثان [اموال، ثروت‌ها و سرزمین‌های فرعونیان] گردانیم. (۵) و برای آنان در آن سرزمین، زمینه قدرت و حکومت آماده کنیم، و به فرعون و هامان و سپاهشان که از ایشان‌اند چیزی را که از آن هراسناک و در حذر بودند [و آن پیروزی بنی‌اسرائیل بر آنان بود] نشان دهیم. (۶)

❖ قصص تکراری در قرآن کریم:

یکی از اشکالات و شبهاتی که از گذشته پیرامون قصص قرآنی مطرح می‌شده و در مطالعات خاورشناسی نیز بیان شده تکرار در قصص قرآن است که آن را خلاف اعجاز می‌دانند.

در این باره چند سؤال مطرح می‌شود:

سؤال اول: چرا از بین ۱۲۴ هزار پیامبر، خداوند متعال در قرآن کریم داستان ۲۵ یا ۲۶ پیامبر را ذکر کرده است، آن هم برخی با تکرار؟

از بین این پیامبران، ۳۱۳ تن آنان رسول بونده‌اند و مابقی نبی؛ از بین رسولان نیز ۵ تن آنان اولوالعزم^۱ بوده‌اند: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ^۲» (الشوری: ۱۳)

از امام صادق (علیه‌السلام) روایتی در خصوص تقسیم بندی انبیاء الهی بیان شده که پیش از پاسخ به این سؤال و از باب مقدمه آن را بیان می‌کنیم:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): الْأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ عَلَى أَرْبَعِ طَبَقَاتٍ فَنَبِيٌّ مَنَّابًا فِي نَفْسِهِ لَا يَعْدُو غَيْرَهَا وَنَبِيٌّ يَرَى فِي النَّوْمِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتِ - وَلَا يُعَايِنُهُ فِي الْيَقَظَةِ وَكَمْ يُبْعَثُ إِلَى أَحَدٍ وَعَلَيْهِ إِمَامٌ مِثْلُ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى لُوطٍ ع وَنَبِيٌّ يَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتِ وَيُعَايِنُ الْمَلَكَ وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَى طَائِفَةٍ قَلُّوا أَوْ كَثُرُوا كَيُونُسَ قَالَ اللَّهُ لِيُونُسَ - وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ قَالَ يَزِيدُونَ ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَعَلَيْهِ إِمَامٌ وَالَّذِي يَرَى فِي نَوْمِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَيُعَايِنُ فِي الْيَقَظَةِ وَهُوَ إِمَامٌ مِثْلُ أُولِي الْعِزْمِ وَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمَ ع نَبِيًّا وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ حَتَّى قَالَ اللَّهُ - إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي فَقَالَ اللَّهُ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ مَنْ عَبْدَ صَنَمًا أَوْ وَثَنًا لَا يَكُونُ إِمَامًا^۳:

^۱ حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و خاتم الانبیاء محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله). اینها صاحب شریعت‌اند.

^۲ از دین آنچه را به نوح سفارش کرده بود، برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم؛ و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی به آن توصیه نمودیم [این است] که: دین را برپا دارید و در آن فرقه فرقه و گروه گروه نشوید. بر مشرکان دینی که آنان را به آن می‌خوانی گران است. خدا هر کس را بخواهد به سوی [این] دین جلب می‌کند، و هر کس را که به سوی او بازگردد به آن هدایت می‌کند.

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: پیامبران و رسولان خدا چهار طبقه‌اند:

- ۱) پیامبری که تنها برای خودش پیامبر است و وظائف شخص خود را از خدا دریافت می‌کند و برای دیگران تکلیفی معین نمی‌کند.
- ۲) پیامبری که در خواب می‌بیند و آواز را می‌شنود ولی خود او (فرشته) را به چشم نمی‌بیند و به سوی احدی برانگیخته نمی‌شود و خود رهبر و امامی دارد چنانچه حضرت ابراهیم بر لوط (علیه‌السلام) امام بود.
- ۳) پیامبری که در خواب می‌بیند و آواز را می‌شنود و فرشته را به چشم می‌بیند و برای گروهی مبعوث شده است چون یونس که خدا درباره او فرمود: «ما او را برای صد هزار نفر بلکه بیشتر فرستادیم» (صافات/۱۴۷) (امام می‌فرماید: مراد از مقدار بیشتر، سی هزار نفر است) و برای یونس رهبر و پیشوائی بود (که مراد حضرت موسی است).
- ۴) آن پیامبری که هم در خواب می‌بیند و هم آواز را می‌شنود و هم در بیداری به چشم می‌بیند و خودش امام است مانند ابراهیم که مدتی پیامبر بود و امام نبود تا آنکه خدا فرمود: «به راستی من تو را امام ساختم، عرض کرد: و از نسل من هم؟ خدا فرمود: فرمان نبوت من به ستمکار نمی‌رسد» یعنی هرکس بتی را پرستیده امام نخواهد شد.

خداوند در قرآن کریم، از نبی منبأ (دسته اول) که صرفاً با عالم بالا مرتبت است سخنی به میان نیاورده است، اما از سایر انبیاء (سه دسته دیگر)، قصصی بیان کرده. پس، از انبیائی که صاحب شریعت و دارای قوم بزرگی بوده‌اند و سنخیتی بین امت آنها و اسلام بوده و نیز پیامبرانی که مبعوث از جانب رسولی هستند، قصصی در قرآن کریم بیان شده است.

پس در قرآن کریم، خداوند متعال در درجه نخست انبیاء صاحب رتبه را آورده، سپس انبیائی که سنخیت بیشتری با پیامبر اسلام و امت ایشان داشته‌اند^۱ و در درجه بعد، انبیاء شاخصی که مأمور از طرف سایر رسولان بوده‌اند.

سؤال دوم: چرا در قرآن کریم قصه‌های تکراری وجود دارد؟

پیش از پاسخ به این سؤال لازم است بگوئیم که در برابر آیات و قصص تکراری در قرآن، موضع‌گیری‌های گوناگونی وجود دارد، از جمله:

^۱ به عنوان مثال، یکی از دلایل کثرت تکرار داستان حضرت موسی و بنی اسرائیل در قرآن کریم، شباهت بسیار زیاد این دو امت با یکدیگر است، چنانچه در روایتی منقول از حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آمده است: «كَتَرَكَبْنِ أُمَّتِي سِنَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ أَوْ حَذْوِ الْقَدَّةِ بِالْقَدَّةِ شِبْرًا بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ وَ بَاعًا بِبَاعٍ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرًا لَدَخَلُوا فِيهِ مَعَهُمْ إِنَّ التَّوْرَةَ وَ الْقُرْآنَ كَتَبَهُ مَلَكٌ وَاحِدٌ فِي رَقٍّ وَاحِدٍ بِقَلَمٍ وَاحِدٍ وَ جَرَّتِ الْأَمْثَالُ وَ السُّنَنُ سَوَاءً» (کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۹۹): قسم به آنکه به حقیقت مرا به نبوت و بشارت برانگیخت، امت من نیز قدم به قدم درگیر کارهای گذشتگان خواهند شد، چنانکه اگر ماری در بنی اسرائیل به سوراخی خزیده باشد، در این امت نیز همانگونه ماری خواهد خزید.

- ۱) برخی این تکرار را خلاف اعجاز دانسته و به آن اشکال می‌کنند.
- ۲) بعضی دقیقا بر خلاف دسته قبلی، تکرار را از تکنیک های بلاغی و اعجاز گونه می‌دانند.
- ۳) برخی معتقدند تکرار در قرآن کریم «اعجاب آور» است نه «اعجاز گونه».
- ۴) برخی نیز بر این باورند که اساسا مراد از تکرار، تاکید مطلب نیست، بلکه در هر سوره، متناسب با هدف آن، بخش‌هایی از یک داستان بیان شده است، پس ممکن است یک مضمون تکرار شده باشد، اما چون در هر سوره از جنبه‌های مختلفی به آن پرداخته شده است، در حقیقت اصلا تکرار نیست.

اما پاسخ به سؤال:

اولا در قرآن کریم هیچ داستانی پیدا نمی‌شود که بصورت لفظی کاملا تکرار شده باشد (البته در غیر از فضای داستان، آیاتی که لفظا تکرار شده باشد وجود دارد، همچون آیه «فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» در سوره «الرحمن»). بین داستانهای قرآن که مضمون تکراری دارند، تکرار در الفاظ نداریم.

ثانیا: چیزی که در قرآن کریم تکرار شده مضمون داستان است^۱ و آن تکراری که خلاف بلاغت و مخلّ اعجاز است، تکرار صد در صدی یک داستان با الفاظ یکسان، آن هم بدون قصد و غرض است. اما آنجا که مضمون تکرار شده باشد و اثرات و فوائد گوناگونی در پس آن باشد اعجاب گونه است. بلاغت آنجاست که مضمون واحد را با الفاظ متعدد و با اثرات متعدد و با غرض واحد ذکر کنیم^۲.

سؤال سوم: چرا قصص با مضمون واحد تکرار شده‌اند؟

دلیل تکرار مضمون واحد یک چیز بیشتر نیست و آن اینک: آنچه هدف خداوند متعال است، با بیان این قصص محقق می‌شود، به دلیل سنخیت و شباهتی که بین دو امت وجود داشته است. هدف خداوند متعال بیان تاریخ نیست که از تمام ۱۲۴ هزار پیامبر به تفصیل در قرآن سخن بگوید و حرف تکراری نزند، هدف هدایت است که با بیان قصص برخی از انبیاء شاخص و تکرار مضمون برخی از آنها - که اغراض مختلفی در پس آن است - حاصل می‌شود.

^۱ بیشترین داستان با مضمون تکراری نیز مربوط به حضرت موسی (علیه‌السلام) است.

^۲ غرض و هدف از بیان قصص قرآن کریم هدایت مردم است و در عین وحدت غرض، خداوند متعال فوائد گوناگونی را در پس این قصص دنبال می‌کند، همچون: دلداری به پیامبر، بشارت و دلگرمی به مسلمین، تخطئه مشرکین و دشمنان و امثال اینها.

❖ مطالعه تطبیقی قصص قرآن و عهدین:

مراد از مطالعات تطبیقی، بررسی یک مطلب از دو دیدگاه، دو علم، دو دین و مانند اینهاست. مطالعات تطبیقی، عملی برای مقایسه دو یا چند چیز با هدف کشف چیزی دربارهٔ یک یا همه چیزهایی است که با هم مقایسه می‌شوند.

برخی ضرورت‌های مطالعات تطبیقی:

- ۱) مطالعات تطبیقی در حوزه‌های مختلف علمی، روشی برای روشن شدن جنبه‌های مختلف علمی است.
- ۲) در فهم سیر تطوّر و تکامل بسیار کمک کننده است.
- ۳) امکان خطا سنجی را به ما می‌دهد (برای مثال: وقتی به کتب تحریف شده - عهدین - مراجعه می‌کنیم، متوجه عدم وحیانی و اساطیری بودن برخی داستانها می‌شویم).

معرفی اجمالی ادیان الهی:

قبل از ورود به مقایسهٔ قصص قرآن با عهدین، ابتدا لازم است شناخت مختصری نسبت به ادیان الهی و سپس به منابع آنها داشته باشیم.

بطور کلی، ادیان را معمولاً به دو بخش سامی (منسوب به پسر حضرت نوح) و غیر سامی تقسیم می‌کنند. ادیان الهی^۱ همه به سام بن نوح باز می‌گردند. یهود، مسیحیت و اسلام (ادیان ابراهیمی) مطرح‌ترین ادیان الهی هستند و از آنها کتابی باقی مانده است.

برخی از مشخصات ادیان الهی عبارت است از:

۱. باور به غیب (خدا، ملائکه، جهان آخرت و...)
۲. اعتقاد به نزول وحی و ارتباط با عالم ملکوت.
۳. اعتقاد به نبوت (پیامبر الهی).

معرفی اجمالی منابع ادیان الهی:

الف) منابع یهودیت:

منابع و متون مقدس یهودیان سه مورد هستند:

^۱. به اعتقاد برخی از بزرگان، ادیان غیر الهی اصلاً دین نیستند، و اطلاق لفظ دین بر آنها از باب مسامحه است.

منبع اول؛ عهد عتیق:

مهمترین منبع دین یهود عبارت است از «عهد عتیق» یا «عهد قدیم»^۱؛ که مطابق ترتیب و تقسیم نسخه عبری - که یهودیان آن را قبول دارند - ، متشکل از سه بخش است:

(۱) تورات (اسفار خمسه):

۱. سفر پیدایش

۲. سفر خروج

۳. سفر لاویان

۴. سفر اعداد

۵. سفر تثنیه

(۲) نبوئیم (کتاب پیامبران)؛ که به دو بخش انبیای متقدم و انبیای متاخر تقسیم می‌گردد. بخش نخست، کتاب‌های یوشع، داوران، دو کتاب سموئیل و دو کتاب پادشاهان را در بر می‌گیرد و بخش دوم، کتاب‌های اشعیا، ارمیا، حزقیال، هوشع، یوئیل، عاموس، عوبدیا، یونس، میکاه، ناحوم، حبقوق، صنفنیا، حجی، زکریا و ملاکی را شامل می‌شود.

(۳) گتوئیم (مکتوبات)؛ از کتاب‌های مزامیر، امثال، ایوب، غزل غزل‌ها، روت، مراثی ارمیا، استر، جامعه، دانیال، عزرا، نحمیا و دو کتاب تواریخ ایام تشکیل شده است.

مجموعه این کتابها ۳۹ عدد است. باب بندی تورات مربوط به قرن ۱۲ میلادی و آیه بندی آن مربوط به قرن ۱۵ است. یهود معتقد است که عهد عتیق در مدت ۱۰۰۰ سال به وسیله الهام به کاتبان بشری نوشته شده است.

منبع دوم؛ «تلمود»:

دومین کتاب مهم دینی و مقدس یهودیان «تلمود» است که هیچ ارتباطی با حضرت موسی ندارد، بلکه تفسیر تورات است که توسط کاهنان نوشته می‌شده و هنوز هم می‌شود، لذا به آن «تورات شفاهی» نیز می‌گویند. مظاهر نژادپرستی یهود، عمدتاً در این منبع است.

تمامی تلمود از ۶۳ دفتر تشکیل شده است و شامل بیش از ۶۲۰۰ صفحه است. زبان مورد استفاده در آن عبری قدیم و آرامی است. تلمود دارای نظر هزاران خاخام در مورد بسیاری از مسائل مختلف است. این مسائل شامل هلاخا، اخلاق یهودی، فلسفه، سنت‌ها، تاریخ و بسیاری مسائل دیگر است. تلمود منبع اصلی قوانین یهودی در یهودیت ربانی است.

^۱. البته، عهد عتیق نامی است که مسیحیان در مقابل عهد جدید به این کتاب داده‌اند.

منبع سوّم؛ «قبّاله» یا «کابالا»:

سنت، روش، مکتب و طرز فکری عرفانی است که از یهودیت ریشه گرفته و گاهی از آن با عنوان عرفان یهودی یاد می‌شود. کابالا از متون یهودی سرچشمه گرفت و پیروانش معمولاً از متون یهودی برای توصیف و تفسیر مسائل عرفانی استفاده می‌کنند. دستوره‌های کابالا برای فهم معنی مخفی متون یهودی نظیر تورات و نوشتارهای ربیها نظیر تلمود به کار می‌رود و معنی مخفی عبادت یهودی را بیان می‌کند.

ب) منابع مسیحیت:

منابع مسیحیت نیز سه مورد هستند:

منبع اول؛ عهد عتیق.

اصطلاح عهد عتیق از نظر مسیحیان، ناظر به پیمانی است که خدا با پیامبران پیش از عیسی بسته بود. در این پیمان نجات بشر (یا مرتبه‌ای از آن) با وعده و وعید، قانون و شریعت به دست می‌آید، در حالی که در عهد جدید نجات از طریق محبت حاصل می‌شود.

منبع دوّم؛ عهد جدید:

عهد جدید بخش دوم کتاب مقدس مسیحی است که توسط نویسندگان مختلفی نوشته شده است و به زندگی عیسی و پیروانش و تاریخ مسیحیت در قرن اول می‌پردازد. مسلمانان معمولاً به این مجموعه کتب انجیل می‌گویند.

عهد جدید تقریباً در همه مذاهب مسیحی معاصر شامل ۲۷ کتاب، از جمله چهار انجیل اصلی لوقا، متی، مرقس و یوحنا، است و بقیه آن شامل رساله‌های منسوب به حواریون مسیح و کتاب اعمال رسولان و مکاشفات یوحنا می‌باشد.

عهد جدید به پیمانی اشاره دارد که آغازگر دوره جدیدی از ارتباط خداوند با انسان است. خداوند طبق این پیمان شریعتی را که از طریق موسی عطا کرده بود برداشت، و ایمان به مسیح را شرط بخشایش گناهان انسان و رستگاری او قرار داد. نشانه و در حقیقت اصل محوری این پیمان، بخشش کلیه گناهان به واسطه قربانی شدن عیسی مسیح (یعنی صورت بشری خداوند) است.

منبع سوّم: سنت کلیسایی:

آنچه پاپ به عنوان رهبر نسبت به مسائل روز بیان می‌کند.

ج) منابع اسلام:

منابع دین مبین اسلام نیز سه مورد هستند:

۱. قرآن کریم.
۲. سنت رسول گرامی اسلام و اهل بیت (علیهم‌السلام) در شیعه و سنت صحابه، تابعان و تابعان در اهل سنت.
۳. عقل.

مقایسه منابع:

- ۱) عهد جدید و قدیم هر کدام سه قسمت بود، اما قرآن یک مجموعه واحد است و به چند فصل تقسیم نشده است. مثلاً اناجیل اربعه کاملاً از هم جدا هستند. سایر بخشها نیز به یکدیگر ارتباط چندای ندارند. در قرآن گرچه ۱۱۴ سوره وجود دارد، اما هر کدام در فصل جداگانه‌ای نیستند.
- ۲) عهد قدیم طی ۱۰۰۰ سال و عهد جدید ۲۰۰ سال و قرآن در طول ۲۰ سال جمع شده.
- ۳) عهد قدیم را کاتبان بنی اسرائیل نگاشته‌اند و ناقلان عهد جدید هم شاگردان حضرت مسیح بوده‌اند و نگاشته‌اند، پس هر دو کتاب را غیر معصوم نگاشته است. اما قرآن را پیامبر از خدا گرفته و به کتاب وحی املا می‌نمود.
- ۴) زبان عهد عتیق عبری و آرامی، عهد جدید عبری و آرامی و یونانی و قرآن عربی است.
- ۵) رسالت عهد قدیم، هدایت بنی اسرائیل؛ رسالت عهد جدید و قرآن هدایت همه مردم است.
- ۶) پیام اصلی عهد قدیم تاریخ بنی اسرائیل است و پیام عهد جدید نجات مردم از گناه نخستین و پیام قرآن هدایت انسان است.
- ۷) مخاطبان عهد قدیم فقط بنی اسرائیل‌اند. به همین خاطر یهودیان اصلاً دینشان را تبلیغ نمی‌کنند و معتقدند دین از طریق نژاد منتقل می‌شود. اما مخاطب قرآن و عهد جدید همه جهانیان‌اند.
- ۸) نگاه یهود به عهد قدیم به عنوان متنی مقدس و تاریخ یهود است. مسیحیت عهد جدید را متن مقدس و مسلمانان قرآن را متن مقدس و معجزه جاوید پیامبر اسلام می‌دانند.

تطبیق قصص قرآن و عهدین:

قرآن کریم و عهدین را از جهات گوناگون می‌توان مورد مطالعه تطبیقی قرار داد. مثلاً تطبیق این از لحاظ نوع نگاه به خداوند متعال و اوصاف او، توحید، تثلیث، پیامبران الهی، ویژگیها و شخصیت‌های ایشان، معاد، فرشتگان، حقیقت مرگ و...

اما آنچه که مد نظر ماست، تطبیق نحوه قصه گویی عهدین و قرآن کریم است.

بطور کلی، قرآن و عهدین از لحاظ پرداختن به قصص انبیاء و اقوام گذشته، سه حالت دارند:

- ۱) وجود برخی داستانها در عهدین و نبود آنها در قرآن، مانند دانیال نبی.

۲) وجود برخی داستانها در قرآن و نبود آنها در عهدین، مانند داستان حضرت هود و صالح و شعیب و خضر و لقمان و اصحاب الایکه و...

۳) وجود بسیاری از داستانها در هر سه کتاب، مانند داستان حضرت آدم و حواء، ابراهیم، موسی، عیسی، مریم، زکریا، یعقوب، یوسف، لوط و...

طبیعتاً آنچه مدّ نظر ما در بحث مطالعه تطبیقی است، قسم سوم است که در هر سه کتاب وجود دارد.

تطبیق در مدخل داستان:

نوعاً داستانها مدخل و مقدمه‌ای برای شروع دارند تا مخاطب آمادگی لازم برای ورود به داستان را پیدا بکنند. قصص قرآن و عهدین در اصل وجود مدخل با یکدیگر مشترک‌اند اما تفاوت‌هایی بین مدخل‌هایشان است، مانند اینکه: در عهدین معمولاً داستان با نسب شناسی شخصیت اصلی شروع می‌شود اما در قرآن کریم با ذکر یکی از ویژگیهای عمده آن قهرمان یا ذکر یک نکته عبرت آموز شروع می‌شود.

تطبیق شخصیت‌های داستان:

هر داستانی متشکل از شخصیت‌های اصلی و فرعی گوناگون است که حوادث حول محور آنها رقم می‌خورد. اگر شخصیت اصلی از داستان حذف شود، داستان دچار آسیب جدی می‌شود، بخلاف شخصیت‌های فرعی. در عهدین، شخصیت‌های اصلی و فرعی با نام و ذکر جزئیات آمده‌اند، چرا که هدف عهدین قصص بنی‌اسرائیل است.

اما قرآن کریم، از آنجا که هدفش هدایت است، اساساً نام شخصیت‌های فرعی را بیان نمی‌کند و گاهی از شخصیت‌های اصلی نیز نام نمی‌برد، آنچه که برای قرآن مهم است، رفتار پندآموز یا عبرت‌آموز و جنبه هدایتی آنهاست. برخی شخصیت‌های عهدین و حوادثی که رقم می‌زنند اسطوره‌ای (غیر واقعی و خیالی) هستند. اما شخصیت‌های قرآنی و حوادث مربوط به آنها واقعی بوده و ما بازنه خارجی دارند.

تطبیق حوادث داستان:

از دیگر عناصر داستان، رویدادها و حوادث (که کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌های داستان هستند)، می‌باشد. هر داستان متشکل از حوادث اصلی و فرعی است. همان تفاوت سابق بین عهدین و قرآن در شخصیت‌ها، در حوادث نیز وجود دارد.

در عهدین حوادث اصلی و فرعی همگی با بیان جزئیات و ترتیب زمانی ذکر می‌شوند اما در قرآن حوادث بصورت انتخابی، مجمل و فطری تبیین و بدون توجه به سیر زمانی بیان می‌شوند.

تطبیق گفتگوی شخصیت‌ها:

دیگر عنصر داستانی گفتگوهای شخصیت‌ها (دیالوگ و مونولوگ: گفتگوی طرفینی و یکطرفه) است. در عهدین تنها گفتگوی بین خدا و انسان و انسان و انسان است. و از آنجا که برخی اوصاف خدای عهدین شبیه انسان است، در واقع تنها گفتگو بین انسان و انسان است.

اما دیالوگها در قرآن کریم بسیار غنی‌تر و متنوع‌تر از عهدین است. گفتگوی خدا با ملائکه و شیطان و انسان؛ گفتگوی انسان با خدا و ملائکه و شیطان؛ گفتگوی انسان با انسان؛ گفتگوی انسان با حیوان و بالعکس.

تطبیق زمان و مکان قصص:

در عهدین، حوادث داستان به ترتیب وقوع تاریخی آنها بیان شده است اما در قرآن کریم، خط روایت داستانها تاریخی نیست. گاهی آخر داستان ابتدای آن ذکر می‌شود، گاه داستانی از اثناء آن آغاز می‌شود و مانند اینها و اتفاقا همین به هم ریختگی زمانی در قرآن باعث جذابیت آن شده است.

در داستانهای قرآن عنصر مکان چندان دیده نمی‌شود، چراکه گذاره‌های هدایتی آن فرا مکانی و زمانی است.

تطبیق اهداف داستان:

در قرآن کریم هدف از بیان قصص هدایتگری و عبرت آموزی و بیان سنن الهی است؛ اما در عهدین هدف بیان تاریخ است، اما چون در بسیاری از موارد تطابقی با حقیقت ندارد، از آن به تاریخ اسطوره‌ها یاد می‌شود.

تطبیق اختتامیه قصص:

تمام داستانهای عهدین در انتها به دو موضوع اشاره می‌کنند:

۱. برتری قوم بنی‌اسرائیل.

۲. فرا رسیدن ملکوت خدا.

اما داستانهای قرآن نتایج مختلفی دارند که نوعا برای اثبات گزاره‌های اعتقادی است.

تطبیق داستان آدم و حواء در عهدین و قرآن:

حال در اینجا، به عنوان نمونه، داستان آدم و حواء را (که یکی از قصص مشترک قرآن و عهدین است)، بصورت تطبیقی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

- ۱) در عهدین نسبت به دشمنی شیطان با انسان تذکری داده نشده بود.
- ۲) در قرآن شیطان علت گمراهی و فریب خوردن انسان است اما در عهدین حیوانی زیبا به نام «مار» که پس از این ماجرا، دست و پایش از او گرفته می‌شود و...

- ۳) اولین فریب خورده در عهدین حوا و پس از آن آدم است اما در قرآن هردو با هم فریب خورده شیطان معرفی می‌شوند.
- ۴) ابزار فریب در هر دو داستان خوردن از درخت ممنوعه است.
- ۵) در قرآن نوع درخت معرفی نمی‌شود، گرچه شیطان آنرا «شجره الخلد»^۱ به انسان معرفی می‌کند اما نوع درخت در عهدین، درخت معرفت است.
- ۶) در عهدین، خداوند نتیجه خوردن از درخت را مرگ انسان می‌داند در حالیکه چنین اتفاقی پس از خوردن نمی‌افتد و خداوند دروغگو نمایش داده می‌شود اما در قرآن نتیجه خوردن از درخت ظالم شدن انسان است (یعنی انسان با این کار به خودش ستم کرده و باعث گرفتاری اش می‌شود).
- ۷) در عهدین خداوند بصورت اتفاقی از نافرمانی انسان مطلع می‌شود اما در قرآن چنین نیست.
- ۸) در هر دو، نتیجه خوردن هبوط و کشف عورت هست.
- ۹) در قرآن کریم آدم توبه کرده و خداوند متعال توبه‌اش را می‌پذیرد اما در عهدین صحبتی از ندامت او و توبه‌اش نیست.
- ۱۰) در قرآن آدم به نبوت برگزیده می‌شود و برای این توبه ارزش قائل است، اما در عهدین آدم اصلاً پیامبر نیست.
- ۱۱) عهدین نسبت به فرزندان آدم مفصل صحبت کرده اما در قرآن فقط داستان «هابیل و قابیل» - بدون ذکر نامشان - آمده که باز جنبه پند آموزی آن مطرح است.
- ۱۲) عهدین نسبت به مرگ آدم سخن گفته اما در قرآن چیزی در این باره بیان نشده است.

...و

۱. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى» (طه: ۱۲۰).

❖ مستشرقان و قصص قرآن کریم:

مستشرق در فرهنگ لغت‌ها به معنای دانشمندی است که در شناختن مشرق زمین، ادبیات، فرهنگ، مذهب، علوم، هنرها و سایر مسائل مربوط به آن‌ها تحقیق می‌کند.

مراد ما از مستشرق در مباحث علوم قرآنی، دانشمندان غیرمسلمانی است که مطالعات اسلامی انجام می‌دهند.

به طور کلی مستشرقین با سه انگیزه به سراغ مطالعات اسلامی می‌آیند: تبشیر، استعمار، علم.

۱. **مستشرق تبشیری:** مسیحیانی که می‌خواستند بفهمند اسلام چه می‌گوید تا شبهاتی علیه آن وارد کرده و بین مسلمین پخش کنند و در عین حال به مسیحیت دعوت کنند.
۲. **مستشرق مستعمر:** مستشرقی که در صدد ارائه شناخت مسلمین و روحیات آنها، به منظور ارائه طرح به مستعمرین برای موفقیت در استعمار کردن کشورها است.
۳. **مستشرق علمی:** مستشرقی که بدون هیچ غرض ورزی به منابع اسلام مراجعه کرده و نتایج مطالعاتش را منتشر می‌کند. عمده مستشرقان امروزی چنین هستند.

هر سه دسته مستشرقین، قصص قرآن را مورد کنکاش قرار داده اند، لکن دسته سوم ورود جدی تری به آن داشته‌اند.

بصورت کلی سنخ مطالعات مستشرقین در خصوص قصص قرآن نیز به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱. **قصص از جهت منبع و مصدر؛** یعنی این قصه‌ها از کجا گرفته شده است؟ برخی از مستشرقان معتقدند که اساساً این داستان‌ها اسطوره است. برخی معتقدند بعضی از آنها اسطوره است و بعضی دیگر نیست، و آنها که اسطوره نیستند از عهدین گرفته شده‌اند. برخی هم معتقدند که قصص آن از عهدین گرفته نشده و متفاوت است.
۲. **روش داستان پردازی قرآن؛** همین مواردی که در حوزه عناصر داستانی بیان کردیم، مورد اشکال توسط آنها قرار گرفته است. مثلاً می‌گویند تکرار در قصص قرآن زیاد است، عنصر ترتیب زمانی رعایت نشده و امثال اینها.
۳. **محتوای قصص؛** یعنی به تناسب هر داستانی، مراجعه کرده و به محتوای آن اشکالاتی وارد می‌کنند، مثلاً سعی در بیان یافتن تناقضاتی در آن دارند.

عمده اشکالات مستشرقین نیز به ترتیب در موارد بالا است.

❖ فهرست داستان‌های قرآن کریم:

داستان‌های پیامبران:

پیامبرانی که در قرآن به قصه آن‌ها و اقوامشان پرداخته شده است، از قرار زیرند:

۱. حضرت آدم (علیه‌السلام)
۲. حضرت ادریس (علیه‌السلام)
۳. حضرت نوح (علیه‌السلام)
۴. حضرت هود (علیه‌السلام)
۵. حضرت صالح (علیه‌السلام)
۶. حضرت ابراهیم (علیه‌السلام)
۷. اسماعیل و اسحاق فرزندان ابراهیم (علیهم‌السلام)
۸. حضرت لوط (علیه‌السلام)
۹. حضرت یعقوب (علیه‌السلام)
۱۰. حضرت یوسف (علیه‌السلام)
۱۱. حضرت ایوب (علیه‌السلام)
۱۲. حضرت ذوالکفل (علیه‌السلام)
۱۳. حضرت شعیب (علیه‌السلام)
۱۴. حضرت موسی (علیه‌السلام)
۱۵. حضرت هارون برادر موسی (علیهم‌السلام)
۱۶. حضرت داود (علیه‌السلام)
۱۷. حضرت سلیمان (علیه‌السلام)
۱۸. حضرت یونس (علیه‌السلام)
۱۹. حضرت الیاس (علیه‌السلام)
۲۰. حضرت الیسع (علیه‌السلام)
۲۱. حضرت عزیز (علیه‌السلام)
۲۲. حضرت خضر (علیه‌السلام)
۲۳. حضرت زکریا (علیه‌السلام)
۲۴. حضرت یحیی (علیه‌السلام)
۲۵. حضرت عیسی (علیه‌السلام)

سایر داستان‌های قرآن:

۱. قصه اصحاب اُخدود
۲. قصه اصحاب اَیکه
۳. قصه اصحاب حِجْر
۴. قصه اصحاب رَس
۵. قصه اصحاب رَقِیم
۶. قصه اصحاب سَبْت
۷. قصه اصحاب فِیل
۸. قصه اصحاب کَهِف
۹. قصه اصحاب مَدِین
۱۰. قصه ذوالقرنین^۱
۱۱. قصه سپاه ابرهه
۱۲. قصه فرعون و هامان
۱۳. قصه قارون
۱۴. قصه قوم الیاس
۱۵. قصه قوم تُبَع
۱۶. قصه قوم فرعون
۱۷. قصه مومن آل فرعون
۱۸. قصه یأجوج و مأجوج
۱۹. قصه هابیل و قابیل

^۱ البتة برخی او را پیامبری از پیامبران خدا می‌دانند، که در اینصورت شمار داستانهای انبیاء در قرآن ۲۶ مورد خواهد بود.

❖ منبع شناسی:

کتاب گوناگونی درباره قصص قرآنی نوشته شده که برخی با نگاه عام و برخی با نگاه خاص است و در طلیعه نوشتار گذشت که مراد از قصه به معنای عام، پرداختن به خود داستان‌های قرآن است و قصه به معنای خاص، پرداختن به اصول، قواعد و اوصاف داستانهای قرآنی است.

برخی منابع قصص به معنای خاص:

۱. بحوث فی قصص القرآن: سید عبد الحافظ عبد ربّه.
۲. بحوث فی قصص القرآن: محمد عبد المنعم الخفاجی.
۳. الفن القصصی فی القرآن الکریم (که کتاب بسیار خوبی است): محمد احمد خلف الله.
۴. القصص القرآنی (شهید صدر): این کتاب هم حائز اهمیت است و به شیوه درسامه نگاشته شده است و خصوصاً به تحلیل داستان حضرت موسی پرداخته است.
۵. دراسات فنیه فی القصص القرآن: محمد بستانی. این کتاب تحت عنوان «پژوهشی هنری در جلوه های هنری داستان های قرآن» ترجمه شده است.
۶. مبانی هنری قصه های قرآن: سید ابوالقاسم حسینی ژرفا. (این کتاب در برخی مراکز به عنوان متن درسی نیز قرار گرفته است).
۷. تحلیلی نو از قصص قرآن: محمد تقی ملبوبی.
۸. مقایسه قصص در قرآن و عهدین: عباس اشرفی (این کتاب نیز حائز اهمیت است).
۹. باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن: عبد الکریم بی آزار شیرازی (کتاب بسیار خوبی در حوزه خود است. جغرافیای وقوع داستانهای قرآن را بیان کرده است)
۱۰. الاعجاز القصصی فی القرآن: سید عطیه علی المطاوع.
۱۱. پژوهشی در قصه های قرآن.
۱۲. التعبير الفنی فی القرآن.

برخی منابع قصص به معنای عام:

منابع شیعه:

قصص الانبیاء: قطب راوندی. این کتاب مجموعه‌ای از روایات است.

قصص الانبیاء: سید نعمت الله جزائری.

قصص قرآن: صدر بلاغی.

داستانهای قرآن و تاریخ انبیاء در المیزان: حسین فعال عراقی.

قصص الانبياء و قصص القرآن: على محمد دخيل.

منابع اهل سنّت:

قصص الانبياء: عبد الوهاب.

قصص القرآن، جاد المولى، ابوالفضل ابراهيم بجاوى.

مع الانبياء فى القرآن، عفيف عبد الفتاح طباره.

قصص الانبياء، ابن كثير.

القصص القرآنى، دكتور صلاح خالدى.

القصه فى القرآن الكريم، محمد طنطاوى.

«وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ، وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»